

شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک

در

انسان‌شناسی

تألیف:

دکتر سیدمحسن سعیدی مدنی

عضو هیأت علمی دانشگاه یزد



سعیدی مدنی، محسن، ۱۳۳۶
 شکل گیری و توسعه نظریه های کلاسیک در انسان شناسی / تألیف محسن سعیدی
 مدنی، یزد: انتشارات دانشگاه یزد، ۱۳۸۵.
 ۵۰۰ ص، جدول، عکس.

ISBN 964-5808-57-x

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 کتابنامه: ص ۴۴۵-۴۵۸.
 نمایه

۱. انسان شناسی، ۲. انسان شناسان، دانشگاه یزد.

۳۰۱/۲

ش ۷ ص ۲۴/ GN

کتابخانه ملی ایران

۸۵-۳۹۹۶۶

مرکز انتشارات دانشگاه یزد:

یزد، صفانیه، بلوار دانشگاه، صندوق پستی: ۷۴۱-۸۹۱۹۵

تلفن: ۹-۸۲۱۱۶۷۰-۰۳۵۱، دورنگار ۸۲۱۰۶۹۹-۰۳۵۱

عنوان کتاب: شکل گیری و توسعه نظریه های کلاسیک در انسان شناسی

مؤلف: دکتر سید محسن سعیدی مدنی

ویراستار: دکتر ابراهیم مسعود نیا

ناشر: انتشارات دانشگاه یزد

لینوکرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی بخشایش، تلفن: ۷۷۳۷۵۸۳-۰۳۵۱

نوبت چاپ: اول

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۸۶

شمارگان: ۱۵۰۰

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

ISBN 964-5808-57-x

شابک: ۹۶۴-۵۸۰۸-۵۷-x

مرکز پخش: تهران، میدان انقلاب، کارکر جنوبی، خیابان وحید نظری، بین دوازدهم فروردین

و اردیبهشت، پلاک ۲۶۲، مؤسسه کتابیران، تلفن: ۵-۶۶۴۸۳۵۴۲ و ۶۶۲۰۱۷۴۵-۰۳۱

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱۵
انسان‌شناسی زیستی	۱۹
انسان‌شناسی اجتماعی	۲۱
انسان‌شناسی فرهنگی	۲۱
مقدمه‌ای بر فرهنگ	۲۹
صریح یا روشن بودن فرهنگ	۳۳
مفهوم ضمنی فرهنگ	۳۴
فرهنگ و ساختار فرهنگ	۳۴
موضوعات	۳۴
فرهنگ مستقل یا خودمختاری فرهنگی	۳۴
عادات و رسوم قومی "Eidos" و "Ethos"	۳۵
فرهنگ نهان و آشکار	۳۵
فرهنگ «اتیک» و «امیک»	۳۵
کثرت‌گرایی فرهنگی یا جمع‌گرایی فرهنگی	۳۶
نسبیت‌گرایی فرهنگی	۳۶
تجدید حیات فرهنگی	۳۶
فرهنگ توده	۳۶
ضد فرهنگ	۳۷
جهانی‌های فرهنگی	۳۷

فهرست مطالب

۳۷	قوم‌مداری، قوم‌مرکزی
۳۷	پیدایش اقوام
۳۹	مقدمه
۵۱	فصل اول: آغاز علم انسان‌شناسی
۵۱	درآمد
۵۳	نمایی تاریخی از دوره‌های مختلف انسان‌شناسی
۶۰	دوره تدوین انسان‌شناسی
۶۰	هرودوت
۶۱	دموکریتوس
۶۲	پروتاگوراس
۶۳	سقراط
۶۴	افلاطون
۶۵	ارسطو
۶۶	اپیکورس
۶۷	نقش مسیحیت در اندیشه‌های انسان‌شناختی فلاسفه یونان
۶۸	سنت آگوستین
۶۹	اوروسیوس
۶۹	نوشته‌های انسان‌شناسی قرون وسطی در میان مسلمانان
۶۹	تمدن اسلامی
۷۱	نهضت ترجمه در صدر اسلام
۷۴	یعقوبی
۷۷	ابوالقاسم محمدابن حوقل
۷۹	مقدسی
۸۱	ابوریحان بیرونی
۸۲	زمینه فکری بیرونی

۸۲	واقع‌بینی
۸۳	روش انسان‌شناسی
۸۴	محتوای کتاب
۸۵	ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی
۸۶	روش تاریخ‌نویسی بیهقی
۸۹	داستان‌ها و حکایت‌های تاریخی
۹۰	محتوای تاریخ بیهقی
۹۳	ناصر خسرو
۹۵	ادریسی
۹۷	ابن فضلان
۹۸	ابن بطوطه
۱۰۲	ابن خلدون
۱۰۲	عصیت
۱۰۴	زوال عصیت
۱۰۸	نوشته‌های انسان‌شناسی قرون وسطی در اروپا
	سفرنامه‌ها، یادداشت‌ها و کشف سرزمین‌های جدید توسط اروپائیان بین قرون
۱۰۹	۱۳ تا ۱۶ میلادی
۱۰۹	مارکوپولو
۱۰۹	سرجان مندبول
۱۱۰	واسکودی گاما
۱۱۰	کریستف کلمب
۱۱۱	واسکومونز دی بالبوا
۱۱۱	میشل دومونیتنی
۱۱۱	دیدگاه‌ها و نظرات انسان‌شناسی در نوشته‌های فیلسوفان قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی
۱۱۱	فرانسیس بیکن
۱۱۲	رنه دکارت
۱۱۲	توماس هابس
۱۱۳	هربرت چمبرس

فهرست مطالب

۱۱۴	هوگو گروتیوس
۱۱۴	توماس مون
۱۱۴	ساموئل پافندرف
۱۱۵	جان لاک
۱۱۵	اندیشه‌های انسان‌شناسی محققان قرن هجدهم و اوایل قرن نوزده
۱۱۶	جی ویکو
۱۱۶	بارین. دی. مونتسکیو
۱۱۸	دیوید هیوم
۱۱۸	ایمانوئل کانت
۱۱۹	گوتفرد هردر
۱۱۹	جی. سی. آدلونگ
۱۲۰	کریستوف مینرز
۱۲۰	فریدریک هگل
۱۲۰	آگوست کنت
۱۲۲	هنری رواسکول کرافت
۱۳۰	دوره همگرایی انسان‌شناسی
۱۳۱	چارلز داروین
۱۳۸	اصول فرضیه تکاملی داروین
۱۴۱	دوره ساختاری انسان‌شناسی
۱۴۳	دوره انتقادی انسان‌شناسی
۱۴۵	فصل دوم: آراء و نظریه‌های اندیشمندان تحول‌گرا
۱۴۵	درآمد
۱۴۶	مکتب تحول قهقرایی
۱۴۶	سرجان لوبوک
۱۵۰	بی‌اعتقادی
۱۵۰	طبیعت‌پرستی یا توتمیسم
۱۵۴	مکتب فکری تحول‌گرایان کلاسیک انگلیس

فهرست مطالب

۱۵۵	ادوارد بارنت تایلر
۱۵۵	تایلر و علم تاریخ فرهنگ
۱۵۸	نظریه تایلر درباره تداوم تاریخ فرهنگ
۱۵۸	خدمات تایلر برای مطالعه و بررسی مذاهب ابتدایی
۱۶۳	دیدگاه تایلر نسبت به جامعه مادرسالار و پدرسالار
۱۶۴	رابرت رانولف مارت
۱۶۵	سر جیمز فریزر
۱۶۶	قانون تشابه
۱۶۶	قانون تماس و مجاورت
۱۶۷	نظریه مبادله جیمز فریزر در انسان‌شناسی
۱۷۰	هنری جیمز سامر ماین
۱۷۲	جان فرگوسن مک لنان
۱۷۴	هربرت اسپنسر
۱۷۷	مکتب فکری تحول‌گرایان کلاسیک آمریکایی
۱۷۸	لوئیس هنری مورگان
۱۸۵	انتقادهایی در مورد دیدگاه‌های مورگان
۱۹۱	توسعه‌دهندگان مکتب تحول (تحول‌گرایان قاره‌ای)
۱۹۱	جوهان جکوب باخوفن
۱۹۳	آدولف باستین
۱۹۴	مکتب فکری تحول‌گرایان نوین
۱۹۵	وی. گوردن چایلد
۲۱۷	انتقادهایی در مورد طرح تحول نوین گوردن چایلد
۲۱۷	جولیان، اچ. استیوارد
۲۱۷	سیر تحول تک‌خطی
۲۲۱	رده‌بندی فرهنگی
۲۲۲	لسلی. ا. وایت

۲۲۷	فصل سوم آراء و نظریه‌های اندیشمندان اشاعه‌گرا
۲۲۷	درآمد
۲۲۸	مکتب اشاعه فرهنگی انگلیس
۲۲۸	گرافتون الیوت اسمیت
۲۳۱	ویلیام جیمز پری
۲۳۲	انتقادهایی در مورد ویلیام جیمز پری
۲۳۲	دابلو. اچ. آر. ریورز
۲۳۶	نقدی در مورد دیدگاه‌های ریورز
۲۳۷	نقدی بر مکتب اشاعه فرهنگی انگلیس
۲۳۷	مکتب اشاعه فرهنگی آلمان
۲۳۸	فردریک راتزل
۲۳۹	راتزل و وحدت روحی
۲۴۰	نظریه اصل معیار شکل
۲۴۱	فریدز گرابنر
۲۴۴	اشاعه اولیه و ثانویه
۲۴۷	نقدی در مورد نظریه گرابنر
۲۴۸	لیو فروبنیوس
۲۴۹	آمارهای جغرافیایی
۲۵۰	کشیش پدر ویلهلم اشمیت
۲۵۱	دایره فرهنگی یا حلقه تمدن
۲۵۷	نقدی بر مکتب اشاعه آلمان
۲۵۸	مکتب اشاعه فرهنگی آمریکا
۲۵۸	منطقه فرهنگی
۲۵۹	کلارک ویسلر
۲۶۰	تقسیم‌بندی مناطق فرهنگی
۲۶۳	آلفرد لوئیس کروبر
۲۶۳	اوج فرهنگی
۲۶۵	آثاری در باره مفهوم منطقه فرهنگی

۲۶۷	مفهوم حوزه یا مناطق
۲۶۷	تغییرات تاریخی و مناطق فرهنگی
۲۶۸	انتقادات درباره مفهوم حوزه فرهنگی

۲۷۱	فصل چهارم: آراء و نظریه‌های اندیشمندان کارکردگرایی
۲۷۱	درآمد
۲۷۲	مالینوسکی
۲۷۴	همکاری مالینوسکی در تحقیقات میدانی
۲۷۵	زبان
۲۷۵	روش تحقیق
۲۷۶	استدلال آماری حوادث عینی
۲۷۶	خاطرات مردم‌نگاری مالینوسکی
۲۷۸	داد و ستد کولا
۲۸۰	مالینوسکی و روانشناسی داد و ستد کولا
۲۸۲	مفهوم فرهنگ از دیدگاه مالینوسکی
۲۸۳	نظریه یکپارچگی
۲۸۳	فرهنگ خاص
۲۸۴	ضرورت تام
۲۸۶	نظریه نیاز مالینوسکی
۲۸۹	نظریه کارکردگرایی مالینوسکی
۲۹۵	انتقادهای در مورد نظریه کارکردگرایی مالینوسکی

۲۹۹	فصل پنجم: آراء و نظریه‌های اندیشمندان ساخت‌گرا
۲۹۹	درآمد
۳۰۴	آلفرد رجینالد رادکلیف براون
۳۰۶	نظریه ساختار اجتماعی رادکلیف براون
۳۰۹	انسان‌شناسی اجتماعی و ساختار اجتماعی
۳۱۰	انواع ساختار اجتماعی

فهرست مطالب

۳۱۱	 بُعد فضای ساختار اجتماعی
۳۱۲	 فیزیولوژی اجتماعی و ساختار اجتماعی
۳۱۴	 ساختار اجتماعی و اوضاع اقتصادی
۳۱۵	 مفاهیم روابط اجتماعی و مذهب در ساختار اجتماعی
۳۱۶	 مفهوم تغییر اجتماعی در ساختار اجتماعی
۳۱۶	 جوامع مرکب
۳۱۷	 مفهوم تحول اجتماعی در تغییر اجتماعی
۳۱۹	 انتقادهایی در مورد نظریه ساختار اجتماعی رادکلیف براون
۳۲۰	 کلود لوی اشتروس
۳۲۳	 لوی اشتروس و ساخت گرایین
۳۳۲	 آثار مهم لوی اشتروس
۳۳۸	 تفاخر نژادی
۳۴۷	 فصل ششم: آراء و نظریه‌های اندیشمندان طرح و الگو
۳۴۷	 درآمد
۳۴۸	 روث بندیکت
۳۴۹	 نظریه الگوی روث بندیکت
۳۵۲	 روش‌شناسی روث بندیکت
۳۵۷	 فصل هفتم: آراء و نظریه‌های اندیشمندان فرهنگ و شخصیت
۳۵۷	 درآمد
۳۵۸	 انسان‌شناسی روان‌شناسی در بُعد تاریخی
۳۶۱	 مارگارت مید
۳۶۲	 مارگارت مید انسان‌شناس نظریه پرداز
۳۷۹	 مارگارت مید و شخصیت
۳۸۲	 مارگارت مید و مطالعه منش ملی
۳۸۳	 فرضیات منش ملی
۳۸۴	 نقد مطالعه منش ملی

۳۸۴	حمایت از مطالعه منش ملی
۳۸۶	رالف لیتون
۳۸۷	تعریف رالف لیتون از فرهنگ
۳۸۸	شخصیت از دیدگاه رالف لیتون
۳۹۳	اصل واکنش‌های محرک لیتون
۳۹۴	نوآوران اجتماعی
۳۹۴	نقش و انواع مختلف نقش از دیدگاه رالف لیتون
۳۹۶	ابرام کاردینر
۳۹۷	شخصیت اساسی از دیدگاه کاردینر
۳۹۷	نهادهای اولیه و ثانویه کاردینر
۳۹۹	الیک کورا دو بویس

فصل هشتم: آراء و نظریه‌های انسان‌شناسان آزاد جهان

۴۰۳	درآمد
۴۰۳	فرانس بوآس
۴۰۳	فرانس بوآس یک مردم‌نگار و انسان‌شناس فرهنگی
۴۰۵	مفهوم فرانس بوآس از دیدگاه تاریخ طبیعی
۴۰۷	فرانس بوآس به عنوان یک فلکلوریست
۴۰۸	فرانس بوآس یک انسان‌شناس زیستی
۴۰۹	آلفرد لوئیس کروبر
۴۱۱	تألیفات کروبر
۴۱۳	نظریات کروبر
۴۱۴	اوج و شدت فرهنگی
۴۱۴	نظریه سازماندهی آلی و بنیادی فراآلی
۴۱۶	کروبر و تمدن
۴۱۶	رابرت رد فیلد
۴۱۷	تألیفات و فعالیت‌های مهم رابرت رد فیلد
۴۱۸	نظریه‌های رابرت رد فیلد
۴۲۰	

فهرست مطالب

۴۲۰		سنت بزرگ
۴۲۱		سنت کوچک
۴۲۱		تعریف رابرت رد فیلد از تمدن
۴۲۲		سازمان‌های اجتماعی سنت‌ها
۴۲۳		امیل دورکیم
۴۲۴		مهم‌ترین آثار و انتشارات امیل دورکیم
۴۲۷		دست‌آورد امیل دورکیم دربارهٔ فرد و جامعه
۴۳۰		ادوارد سایپر
۴۳۰		زبان و فرهنگ
۴۳۱		فرضیه نسیت زبانی
۴۳۷		رابرت. اچ. لویی
۴۳۸		انتشارات اصلی رابرت. اچ. لویی
۴۴۰		صحبت آخر
۴۴۵		منابع فارسی
۴۴۹		منابع انگلیسی
۴۵۹		فهرست اسامی
۴۶۷		فهرست اعلام

پیشگفتار

از لحاظ لغوی اصطلاح انسان‌شناسی از ریشه یونانی آن‌تروپوس^(۱) «انسان» و یونند لوکوس^(۲) «گفتار، شناخت» مشتق شده است، (میشل بانوف، میشل برن، ۱۳۶۸، ۳۲). تعریف ادبی آن نیز علم مطالعه انسان است^(۳). انسان‌شناسی، جامع‌ترین علم از رشته‌های علوم انسانی است که با انسان و کارهای او سر و کار دارد. مطمئناً انسان‌شناسی فقط یک علم نیست. مجموعه‌ای از علوم خاص است مثل «علوم زیستی» که به انسان‌شناسی زیستی معروف است، و انسان را از نظر نژادی، ژنتیکی و اندامی مورد مطالعه قرار می‌دهد. همچنین آناتومی که در ارتباط با ساختار فیزیکی انسان چه به تنهایی و چه با مقایسه کردن دیگر حیوانات مرتبط است. رشته‌هایی نظیر فیزیولوژی، جنین‌شناسی و بسیاری از علوم دیگر که با جنبه‌های ویژه جسمانی انسان سر و کار دارند، انسان را مورد مطالعه خود قرار می‌دهند. اما حالت و رفتار انسان موضوعی است که با اصول علمی متعددی در ارتباط است، علمی مثل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، اقتصاد، جغرافیای انسانی و غیره.

انسان‌شناسی، علمی است با روش ترکیبی، که در آن آمیختگی علوم زیستی و علوم اجتماعی را می‌توان مشاهده کرد. به عبارت دیگر انسان‌شناسی، از یک سو انسان را به عنوان عضوی از سلسله حیوانات و از سوی دیگر، رفتار انسان را به عنوان عضوی از جامعه مورد مطالعه خود قرار می‌دهد. انسان‌شناسان تحقیقات خود را به گروه خاصی از مردم یا به دوره خاصی از تاریخ محدود نمی‌سازند؛ برعکس به انسان‌های نخستین و رفتار آن‌ها، و نیز انسان‌های امروزی علاقه‌منداند.

1- Anthropos.

2- Logos.

3- The study of man.

شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک در انسان‌شناسی

تحول ساختاری بشر و رشد تمدن‌ها از ابتدایی‌ترین دوره‌ها تا امروز مورد بررسی این علم قرار می‌گیرد. در ارتباط با گروه‌های انسانی و تمدن‌های معاصر، انسان‌شناسان، تحقیقات مقایسه‌ای را نیز مورد تأکید خاص خود قرار می‌دهند و در انسان‌شناسی زیستی از روش مقایسه‌ای، برای کشف و توصیف معیارهای فیزیکی که انسان را از تمام موجودات زنده دیگر متمایز می‌سازند مورد استفاده قرار می‌گیرند. همچنین به منظور شناسایی برخی از تغییرات در جوامع، به مطالعه و بررسی مقایسه‌ای تمدن‌ها یا فرهنگ‌ها می‌پردازند، تا اختلافات و شباهت‌های موجود فرهنگ‌ها، در بین گروه‌های مختلف انسانی را مطالعه کنند. انسان‌شناسان می‌کوشند قوانین و اصولی که در فرآیند تشکیل و پیشرفت جوامع و فرهنگ‌های بشری وجود دارد از یکدیگر تفکیک و مشخص نمایند.

از این مطالعات نتیجه گرفته می‌شود که انسان در سلسله حیوانات، منحصر به فرد است. علی‌رغم شباهت‌های زیاد در ساختار جسمی که مسلماً شبیه به حیوانات است، انسان دارای ویژگی‌های مهمی است که حتی نزدیکترین خویشاوندانش در سلسله حیوانات فاقد آن‌ها هستند.

انسان مغز پیچیده‌تر از هر حیوان دیگری دارد. او راه می‌رود و به حالت کاملاً راست می‌ایستد و در نتیجه، ساختمان پای خاصی دارد. لگن خاصره وی پهن‌تر و سطحی‌تر و توخالی‌تر از حیوانات است. پاهای او بلندتر و متناسب با بدنش است. طول و اندازه بازوان، طولانی‌تر و ستون مهره‌ها یا ستون فقرات وی شکل S است. از آنجا که انسان از دستانش بیشتر برای برداشتن اشیاء استفاده می‌کند تا کمک در راه رفتن، در مقایسه با دستان حیوانات دیگر ساختمان خاص و متمایزی دارد.

در زمینه رفتار انسان، بیشتر به فرد بودن او از نظر رفتاری پی‌برده می‌شود هرکجا انسان باشد حتی انسان‌های با فرهنگ‌های ساده و بدوی، آشکار می‌شود که وی دارای ابزار و ادوات مادی و روش‌های کم و بیش پیچیده برای به دست آوردن غذا است، تا حدی در تقسیم کار نیز آزاد بوده و دارای سازمان‌های اجتماعی و سیاسی می‌باشد، سیستمی از عقاید و اصول مذهبی و توانایی ارتباط با انسان‌های دیگر از طریق زبان رایج خود دارد، در حالی که هیچکدام از این خصوصیات فرهنگی در میان سایر جانوران وجود ندارد. انسان دارای انواع پیشرفت‌های رفتاری بوده است. انسان‌شناسان این پیشرفت‌های رفتاری را فرهنگ نامیده‌اند.

اما آنچه که انسان می‌تواند انجام دهد و آنچه که قادر به انجام آن نیست، درجاتی است مرتبط با خصوصیات بیولوژیکی او که توانایی یا ناتوانی وی را نشان می‌دهد. امواج صدا با فرکانس‌های بالا ممکن است دقیقاً برای یک سگ قابل شنیدن باشد، اما نه برای یک انسان. از سوی دیگر یک سگ نمی‌تواند سنگ را بردارد و آن را پرتاب کند، و یا با نسبت‌های ریاضی سر و کار داشته باشد. اما با وجود تمام اختلافات بین انسان‌ها و حیوانات، از طریق مقایسه انسان‌ها با حیوانات می‌توان به اطلاعات و نشانه‌های مفیدی به منظور فهم و درک خصوصیات فیزیکی و نیز منشأ برخی از رفتارها دست یافت.

از سوی دیگر انسان از بسیاری جهات به صورت یک موجود منحصر به فرد باقی مانده است. اکثر خصوصیات او، از جمله قابل ارتجاع بودن دستان و پیشرفت و رشد بسیار بالای سیستم عصبی وی، در حقیقت توانایی انسان را برای سازگاری با شرایط متغیر، بالا برده است. همچنان که «جولیان هاکسلی»^(۱) مطرح می‌کند، انسان ظرفیت داشتن و توانایی توسعه فرهنگ و پرورش یافتن را دارد. این توانایی، مکانیسم انطباقی کاملاً جدیدی را به وی می‌دهد، که او را از محدودیت‌های محیطی آزاد می‌سازد و امکان سازگاری او با وضعیت‌های جدید، بدون نیاز به یک دوره طولانی تغییرات بیولوژیکی را به وی می‌دهد.

هرجا شرایط اقلیمی برای او نامناسب باشد، وی می‌آموزد تا برای خود لباس تهیه کند و برای حفظ خود در برابر عوامل طبیعی و محیطی سرباهای بسازد. زمانی که غذا به شکل خام برای او مناسب نیست روش‌هایی برای طبخ و استفاده آن ابداع کرده است. درصدها مورد دیگر انسان یادگرفته است چگونه نیروی جسمانی خود را گسترش دهد و در برخورد با نیازهایش، محیط خود را بازسازی کند. شاید واقعیت مهم‌تر این است که، وی آموخته است که با افراد دیگر مشارکت کند، و همیشه در گروه‌های انسانی زندگی نماید و دریافته که نیرو و توانایی هر فرد در کار گروهی بوده است (رالف بالس، هاری هری جیر، ۱۹۷۱، ۴).

توسعه فرهنگ و راه و رسم زندگی و کارکردن با یکدیگر بدون داشتن زبان غیرممکن است، احتمالاً با ارزشمندترین صفت و دارایی برای وی، همین زبان است. زبان نه تنها انسان را قادر می‌سازد تا مستقیماً با انسان‌های دیگر ارتباط برقرار کند، بلکه عامل کار مشترک و گروهی آن‌ها است و به او اجازه می‌دهد تا تجارب و دانش خود را حفظ و آن‌ها

شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک در انسان‌شناسی

را در راه موفقیت نسل خود به کار برد. انسان برخلاف حیوانات مجبور نیست تمام آنچه را که می‌داند، از طریق تجربه مستقیم یا با مشاهده و تقلید اعمال دیگران بیاموزد، بلکه بیشتر دانش خود را به وسیله گفتار یا نوشتار به دست می‌آورد. زبان این امکان را به انسان می‌دهد، که نه تنها از تجربیات انسان‌های معاصر خود بهره‌بردار، بلکه از تجربیات نسل‌های زیادی که قبل از وی زندگی می‌کردند نیز استفاده کند، حتی در جوامعی که فاقد سیستم نوشتاری‌اند. ابداعات و اکتشافات نسل‌های گذشته که از دوره‌ای به دوره دیگر انتقال یافته، باعث اصلاحات در طول تاریخ موفقیت انسان گردیده است.

این حقیقت که انسان به قدری آزاد است که می‌تواند تقریباً در هر جایی از سطح کره زمین زندگی کند، تأثیر زیادی بر جسم، رفتار و فرهنگ وی داشته است. از این‌رو انسان‌های امروزی اگرچه همگی متعلق به یک گونه انسانی هستند، ولی از نظر شکلی فیزیکی و جسمانی از بیشتر گونه‌های دیگر موجودات زنده متفاوت‌اند؛ به همین ترتیب اگرچه فرهنگ و زبان انسان در هر جا در طرح کلی مشابه است؛ ولی اختلاف آن‌ها از نظر محیط فیزیکی، نوع و اندازه ارتباط با گروه‌های دیگر و رویدادهای تاریخی خاص موجب شده است که گروه‌های انسانی، تنوع زبانی و فرهنگی گنج‌کننده‌ای داشته باشند. تحقیقات در زمینه تغییر فرهنگی و زبان‌شناختی چندان کامل نیستند، زیرا احتمالاً بازسازی مراحل اولیه گسترش فرهنگی و زبان‌شناسی به استثنای شرایط بسیار وسیع و کلی، غیرممکن است. اما ثابت شده است که تنوع فرهنگی به طور کلی در طول زمان افزایش یافته است. مقایسه‌های گسترده زبان‌ها و فرهنگ‌های کنونی، بسیار وسیع و زیاد است که باید از گذشته‌های دور نشأت گرفته باشند. این تنوع فرهنگی و زبانی که بسیار مورد تأکید است، نمی‌تواند به اختلافات روانی جانشین شده نسبت داده شود. تمام جمعیت‌های انسانی تاکنون به صورت متغیر ظاهر شده‌اند، بنابراین رفتار آن‌ها با محیط فرهنگی در ارتباط بوده و می‌تواند براساس آن تعریف شوند. هزاران سال ارتباط و ازدواج بین انواع مختلف انسان‌ها، این واقعیت را می‌رساند، که رفتار فرهنگی یا آموزش یافته، قابلیت‌ها یا نیازهای ضروری او همانند: خوردن، خوابیدن و غیره، برای حفظ زندگی لازمند. چنانچه امکان‌پذیر نباشد، تغییرات مهم بین افراد، برحسب ویژگی‌های توارثی، زندگی را مشکل می‌سازد.

اکنون بهتر می‌توان موضوع اصلی که تمام تحقیقات انسان‌شناسی را دربرمی‌گیرد، مطرح کرد. البته این موضوع تحقیق مبنی بر مجموعه اصولی است که بر رشد فرهنگی و

پیشگفتار

فیزیکی انسان تأثیر می‌گذارد، و سؤالاتی را برای انسان‌شناس به وجود می‌آورد، مثلاً: چرا انسان از لحاظ فیزیکی تغییر کرده است؟

چرا این همه جمعیت‌های مجزای انسانی علی‌رغم مبدأ مشترکشان وجود دارند؟ اگر تنوع زبانی و فرهنگی نتیجه اختلافات جانشین شده در رفتار نباشد، چه چیزی برای اختلافات بسیار گسترده موجود در زبان و فرهنگ پاسخگوست؟ طبیعت فرهنگ چیست؟

چگونه فرهنگ‌ها تغییر می‌کنند؟ چه روابط سیستماتیک بین جنبه‌های مختلف حالت اجتماعی و فرهنگی وجود دارد؟

چگونه افراد به ایده‌آل‌ها و اهداف تنظیم شده با فرهنگ‌هایشان پاسخ می‌دهند؟ چه روابطی بین فرهنگ و شخصیت وجود دارد؟ راه‌حل‌های چنین مسائلی، نیازمند بررسی و مقایسه کلیه انواع انسان‌های جهان است. همچنین تحقیقات مقایسه‌ای فراوانی از فرهنگ‌های بشری برای پژوهش در دسترس هستند، و به جای روش تجربی که ظاهراً استفاده از آن‌ها غیرممکن است، با این حال زمانی که با انسان و تمدن او سر و کار است، انسان‌شناسان اصولاً روش مقایسه‌ای را جانشین روش تجربی می‌سازند، و جهان امروزی را همراه با نادر بودن و در قالب گذشته‌اش باقی می‌گذارند و این، علم انسان‌شناسی است که می‌تواند در این راه کمک باشد.

امروزه انسان‌شناسی مانند بسیاری از دانش‌های دیگر به شاخه‌های متعددی تقسیم شده است، که این شاخه‌ها تحت سه عنوان اصلی تعریف می‌گردند، که عبارت‌اند از:

۱- انسان‌شناسی زیستی^(۱)

۲- انسان‌شناسی اجتماعی^(۲)

۳- انسان‌شناسی فرهنگی^(۳)

الف) انسان‌شناسی زیستی

انسان‌شناسی زیستی نسبت به شاخه‌های دیگر انسان‌شناسی در پنجاه سال گذشته،

1- Physical Anthropology.

2- Social Anthropology.

3- Cultural Anthropology.

شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک در انسان‌شناسی

از نظر پیچیدگی، تنوع و روش‌هایی که در تحقیقات به کار می‌برد، تغییرات بیشتری به خود دیده است.

انسان‌شناسی زیستی در مراحل آغازین خود از تحقیقات مرفولوژیکی (کالبدشناسی) در حد استاندارد در طرح‌های کلی و توارث انسان‌های زنده و خویشاوندان نزدیک به او بهره می‌برد، که متضمن کاربرد و تجزیه و تحلیل نسبتاً ساده آماری برای اندازه‌گیری، قد، ابعاد بدن و جمجمه بود، جمعیت‌ها طبق معیار نسبتاً واضح بر مبنای میانگین‌ها طبقه‌بندی می‌گردیدند. دانش تکمیلی مورد نیاز، تنها محدود به آناتومی و فیزیولوژی مقایسه‌ای و دانش دیرینه‌شناسی بود.

امروزه با توجه به مسایل خاص انسان‌شناسان زیستی که شدیداً وابسته به بیولوژی مولکولی هستند، روش‌هایی مثل الکتروفورس، بررسی هموگلوبین و ریاضیات پیچیده ژنتیک را مورد استفاده خود قرار می‌دهند.

نوع پیچیدگی زیاد این علم و مهارت‌های مورد نیاز آن توسط انسان‌شناسان زیستی، باعث پیدایش زمینه‌های خاص تحقیق نسبت به زمان گذشته که به طور مناسبی با تحقیقات اولیه مرتبط بوده است، گردید. امروزه تحقیقات، شامل موضوعاتی مثل مطالعات اکولوژیکی (بوم‌شناختی) مربوط به روابط بین عواملی همانند شرایط اقلیمی، ارتفاع و توزیع منابع، توزیع و پراکندگی و تراکم جمعیت انسانی و عملکرد عوامل انتخابی و انطباقی موثر بر ترکیب گروه‌های ژنی جمعیت که تأثیر فراوانی بر آنها می‌گذارد، دارد. تمام این عوامل به نوبه خود نیز به پیچیدگی پدیده اجتماعی و فرهنگی مرتبط می‌شوند.

فیزیولوژی محیطی وابسته به روش‌های اکولوژیکی (بوم‌شناختی)، دارای موضوعاتی چون سازگاری با محیط، برای همیشه یا حرکت کردن به سمت ارتفاعات و در بعضی روش‌ها مساله بی‌وزنی در فضا را نیز دربرمی‌گیرد. الگوهای رشد، تأثیر تغذیه، که روابط بین نوع هیکل انسان یا بدن را از نظر علم بیولوژی و فرهنگی با علایق فردی تا حدی تشکیل می‌دهد. همچنین بعضی از جنبه‌های انسان‌شناسی پزشکی را دربرمی‌گیرد که به تعیین عوامل محیطی و ژنتیکی موثر بر بیماری‌ها و درمان آنها می‌پردازد، بسیاری از جنبه‌های زیستی انسان توسط کارشناسان در زمینه‌های دیگر نیز بررسی می‌شود (رالف بالس، هاری هوی جیر، ۱۹۷۱، ۶).

برخی از جنبه‌های زیستی از سوی متخصصان رشته‌های دیگر نیز تاکنون مورد

مطالعه قرار گرفته است، اما در این که چه چیزی انسان‌شناسی زیستی را از دیگر علوم متفاوت می‌سازد، باید گفت این رشته شاخه‌ای از علم انسان‌شناسی است که در مورد تغییر و سازگاری انسان، خصوصاً با پدیده فرهنگ، مرتبط می‌شود.

ب) انسان‌شناسی اجتماعی

انسان‌شناسی اجتماعی یعنی شناخت ابعاد گوناگون حیات اجتماعی با دیدگاه و روش انسان‌شناختی، مدنظر داشتن، نظیر مناسک اجتماعی، شعائر اجتماعی و آداب اجتماعی (ماروخانی، ۱۳۷۵، ۳۶). اما با وجود همه آگاهی‌ها و علمی که انسان‌ها از جوامع و محیط خود دارند، پدیده‌های جدید اجتماعی را با فرم‌های جدید همراه با مشکلات جهانی و مشکلات طبیعی که تاکنون برای خود به وجود آورده‌اند، کوشش می‌کنند با زندگی و کارکردن با یکدیگر و همچنین ارتباطات اجتماعی بیشتر، کلیه مشکلات خود را از سر راه بردارند.

پ) انسان‌شناسی فرهنگی

انسان‌شناسان فرهنگی منشاء و تاریخ تمدن بشر و فرهنگ آن‌ها را در طول زمان مورد مطالعه خود قرار می‌دهند. آن‌ها توسعه فرهنگ متعلق به دوران پارینه‌سنگی و نیز جوامع تحول نیافته و یا تحول یافته قبیله‌ای، عشایری، روستایی و شهری، آسیا، آمریکا، آفریقا و اروپا را جمع‌آوری می‌کنند و به همه فرهنگ‌ها چه بدوی، ابتدایی و متمدن علاقه‌مند هستند.

همانگونه که قبلاً ذکر شد، انسان‌شناسان فرهنگی از دو شیوه برای مطالعه فرهنگ‌ها استفاده می‌کنند که عبارت‌اند از:

۱- شیوه همزمانی^(۱)

۲- شیوه در زمانی^(۲)

الف) شیوه همزمانی، اشاره به مطالعه علوم و فرهنگ جوامع در یک نقطه مشخص از تاریخ را دارد.

ب) شیوه در زمانی، اشاره به مطالعه جوامع و فرهنگ آن‌ها، در طول زمان دارد. باستان‌شناسان ظاهراً به ادوار تاریخی علاقه فراوانی دارند، زیرا آن‌ها، علوم و

فرهنگ‌های قدیمی و یا با دوره‌های^(۱) گذشته علوم و فرهنگ، سر و کار دارند. باستان‌شناسان سعی می‌کنند تا اشکال فرهنگی گذشته را بازسازی و رشد و توسعه آن‌ها را در طول زمان دنبال کنند. بیشتر مطالبی که به عنوان تاریخ شناخته شده‌اند، مبنی بر اسناد و مدارکی هستند که توسط افرادی در زمان وقوع واقعه نوشته شده‌اند. با کمک چنین اسنادی، مورخ می‌تواند وقایع را به طور صحیح در سلسله زمانی قرار دهد و آن‌ها را به طور مناسب به یکدیگر مرتبط سازد. انسان‌شناسان تاریخی یا باستان‌شناسان از چنین مزیتی برخوردار نیستند، به هر حال ثبت یک اختراع جدید و وقایع آن در تاریخ بشری وجود دارد، هرچند فرهنگ‌های بشری قدمت یک میلیون ساله دارند که خط و کتابت فقط حدود ۵۰۰۰ سال عمر دارد، این در حالی است که خط و کتابت حتی امروزه در برخی از جوامع بشری وجود ندارد.

بنابراین، باستان‌شناسان از گزارش‌های مکتوبی که به دست می‌آورند، استفاده می‌نمایند (به عنوان مثال در مصر و چین). اما در بیشتر موارد برای بازسازی فرهنگ گذشته از وسایل باقی مانده پیشینیان که ممکن است در پناهگاهی یا غاری آن را پیدا کند، جایی که انسان‌های نخستین در آن زندگی می‌کردند، و ابزارها، ظروف و وسایلی که با مرده‌هایشان دفن می‌کردند، یا نقاشی‌ها، حجاری‌ها، کنده‌کاری‌های روی چوب و سفال‌هایی که می‌ساختند، همچنین در خرابه‌های معابد قدیمی، محل اقامت در قلعه‌ها و دیوارهای شهر و بسیاری از اقلام بی‌شمار ساخته شده از مواد بادوام استفاده نماید. این وسایل به باستان‌شناسان اجازه می‌دهند تا فرهنگ باستان را توصیف، و آن‌ها را با محیط زندگی انسان‌ها ربط دهند. اما بیشتر اطلاعات ماقبل تاریخ برای باستان‌شناسان غیرقابل دسترس بوده است. برای مثال آن‌ها نمی‌توانند هیچ یک از زبان‌های بشری در گذشته را فرا بگیرند، آن‌ها ممکن است فقط نتایجی که مبتنی بر داده‌ها و نظریه‌های انسان‌شناسی را درباره زندگی و نظام خویشاوندی و یا سیستم‌های سیاسی و اعتقادات مذهبی هستند رسم کنند.

تاریخ‌شناسی یا مقیاس زمانی که به وسیله باستان‌شناسان بازسازی می‌شود، با تاریخ‌شناسی دانشمندانی که تاریخ افراد بزرگ را ثبت می‌کند بسیار متفاوت است. زمانی که هیچ‌گونه تقویم و نوشته‌ای وجود ندارد، باستان‌شناسان تنها می‌توانند یک ترتیب زمانی نسبی راجع به وقایع گذشته ارائه دهند. بنابراین متوجه می‌شوند فرهنگی

که به وسیله ابزارهای سنگی، زندگی در غارها و اقتصاد گردآوری غذا مشخص می شود، پیش از فرهنگی است که دارای ابزارهای سنگی صیقل داده شده و یا خانه های چوبی و اقتصاد کشاورزی است. اما اغلب نمی توانند بگویند، هریک از این مراحل فرهنگی در چه زمانی پایان یافته اند. همچنین نمی توانند داده هایی را برای اختراعات ارائه دهند یا دقیقاً شرح دهند که اختراعات چگونه شکل گرفتند.

باستان شناسان سهم عمده ای در دانش ما در مورد تاریخ و رشد فرهنگی دارند و به واسطه آن ها می توان آموخت که انسان های بدوی از کجا و کی به فرهنگ دست یافتند و می توان در مورد تاریخ فرهنگ های مختلف مردم بدوی آگاه شد. همچنین به اطلاعاتی در مورد علم تکامل فرهنگ های بشر یا شیوه هایی که در آن یک نوع فرهنگ که موفق تر از فرهنگ های دیگر در قسمت های مختلف جهان است دست یافت.

بنابراین ممکن است در مناطق و دوره های بسیار گوناگون، ظهور جوامعی را مطالعه کنیم که تکنیک های کشاورزی را از جوامع کشاورزی قبلی کسب کرده اند، یا می توان در دوره های مختلف و در مناطق مختلف، منشاء استفاده از برنز و آهن برای تولید ابزار آلات و همچنین اختلاف در مذاهب گوناگون را بدست آورد.

اگر با این درک که سرعت تکامل فرهنگی در تمام نقاط جهان یکسان نبوده است. تمام فرهنگ های مادی از زمانی که انسان نخستین ظاهر شد، تاکنون به میزان قابل ملاحظه ای تغییر کرده اند، اما در میان بعضی از مردم از جمله مردم خاورمیانه و آسیا، این تغییرات در مقایسه با بومی های استرالیا، سرخ پوستان آمریکای شمالی و جنوبی و مردم آفریقا سریع تر و گسترده تر بوده است.

تحقیقات باستان شناسی نه تنها به بازسازی گذشته کمک می کنند، بلکه راه ها و شیوه های تغییر فرهنگ را نیز به ما ارائه می دهند. اطلاعات به دست آمده توسط باستان شناسان که دقیقاً به داده ها، خصوصاً داده های انسان شناسی و زبان شناسی مربوط می شوند، در درک بسیاری از عوامل پیچیده ای که باعث تغییرات فرهنگی می شوند به ما کمک می کنند.

آغاز کار انسان شناسی تاریخی زمانی است که، کار باستان شناسی به پایان می رسد. محور مطالعات انسان شناس فرهنگ های گوناگون است که در هر نقطه، از این کره خاکی وجود دارد. این مکان می خواهد در منطقه شمال کره خاکی باشد، یا در بیابان ها و جنگل های آفریقا، یا جزایر دور افتاده در اقیانوس آرام، یا در شهرهای پر جمعیت اروپا،

آسیا و آمریکا. بیشتر این تحقیقات به توصیف مشخصات فرهنگی و تمدن‌گروه‌های مختلف انسانی خاصه فرهنگ‌های انسان‌های بدوی مربوط می‌شوند. چون در مورد انسان‌های بدوی، باستان‌شناسان اطلاعات کمی دارند از این‌رو مقدار زیادی از وقتشان را به فرهنگ‌های این افراد اختصاص می‌دهند. اما انسان‌شناسی تنها به این علت به عنوان مطالعه فرهنگ‌های بدوی و ابتدایی تعریف نمی‌شود. برای مثال بسیاری از مطالعات انسان‌شناسی به شهرها و نواحی روستایی در آمریکا، مکزیک، چین، ایران، ژاپن و دیگر کشورها اختصاص داده می‌شود و انسان‌شناسی علاقه‌مند به فرهنگ است، به عنوان یک پدیده بشری، و نه صرفاً علاقه‌مند به فرهنگ جامعه‌ای خاص و گروهی خاص. هرچند فرهنگ‌های بشری به صورت منطقه‌ای در طول زمان با یکدیگر متفاوت هستند. و انسان‌ها در هر نقطه‌ای از جهان زندگی می‌کنند، دارای فرهنگ متمایز و منحصر به خود هستند. آداب و رسوم مردم ایران به طور قابل ملاحظه‌ای متفاوت از آداب و رسوم مردمان آفریقا یا آمریکای شمالی و جنوبی، آسیا و اروپا است و هریک از این مناطق گسترده، تمایزات دیگری نیز دارند. فرهنگ مردم اقیانوس آرام به عنوان مثال در سراسر آن حوزه گسترده و یکسان نیست. استرالیا، اندونزی، مالینزی و پولینزی، هریک دارای فرهنگ‌های متفاوت و مجزایی هستند. به علاوه هر گروه محلی در هر منطقه، مشخصات مجزای فرهنگی خود را به خوبی نشان می‌دهد.

علی‌رغم تنوع زیاد تمدن‌های بشری، شباهت‌های زیادی در فرهنگ‌های افراد که در فواصل دور از یکدیگر زندگی می‌کنند نیز وجود دارد. به عنوان مثال می‌توان به تشابه قابل ملاحظه در مشخصات خاص سازمان اجتماعی بین جامعه ایران قدیم و طبقات اجتماعی (کاست) مردم هند اشاره کرد. از دیگر پیشرفت‌های موازی در فرهنگ‌های دور از یکدیگر شاید بتوان به نوشته‌ها، وسایل تقویمی و ساختارهای مردمی مایاهای آمریکای جنوبی و مصر باستان اشاره کرد.

انسان‌شناسان، جنبه‌های نظری خود را تا حد زیادی به دشواری در توضیح شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که در فرهنگ‌های بشری مشاهده می‌شود اختصاص می‌دهند و به صورت تطبیقی، به این مشکل نزدیک می‌شوند و سعی می‌کنند دلایل شباهت‌ها و اختلافات فرهنگی میان آن‌ها را پیدا کنند، یا ممکن است به صورت سیستماتیک فرهنگ‌ها را با یکدیگر مقایسه کنند، تا مشخص نمایند که فرهنگ‌ها چگونه شکل می‌گیرند و چگونه کار می‌کنند. در چنین تحقیقاتی ممکن است شباهت‌ها و اختلافات گسترده‌ای را بیان کنند.

تحقیقات گسترده در فرهنگ‌های امروزی و گذشته ممکن است در شرح مراحل که به واسطه آن‌ها تمدن‌های بشری از نظر شکلی تغییر کرده‌اند، و به تنوع پیچیده‌ی امروزی رسیده‌اند، کمک کنند. همچنین ساختار و کارکرد جوامع بشری نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. چنین مطالعاتی، متعلق به انسان‌شناسی اجتماعی هستند و نه انسان‌شناسی فرهنگی.

در سال‌های اخیر، مردم‌نگاران و انسان‌شناسان اجتماعی به نقش افراد در جامعه و به رشد شخصیت، که به سنت فرهنگی مربوط می‌شود توجه بسیاری نشان داده‌اند و سعی کرده‌اند، به هریک از این سؤالات و مشکلات پاسخ دهند. سؤالاتی همانند این که انسان‌ها در مراحل مثل اختراع، اکتشاف و گسترش یا توسعه صفات فرهنگی که به واسطه آن‌ها فرهنگ‌ها رشد و توسعه می‌یابند، چه نقشی را ایفا می‌کنند؟

جوامع بشری چگونه در صدد شکل‌دهی شخصیت انسان‌ها هستند؟

چه نوع رفتار در جهت پاداش و تشویق است؟

چه نوع رفتار اصولاً تضعیف می‌شود؟

تا چه حدودی افراد می‌توانند از استانداردهای رفتاری محلی جدا شوند و یا فردی که قانون‌شکنی می‌کند چه برخوردی با او می‌شود؟

این نوع تحقیقات، اطلاعات دقیقی در مورد مراحل که به واسطه آن، فرهنگ‌ها رشد و توسعه می‌یابند، یا در مورد مشکلات رشد، شخصیت، تحصیل جوانان و نظارت اجتماعی، دیدگاه‌های جدیدی را به ما ارائه می‌دهند.

زبان‌شناسی که به تمام زبان‌های انسانی مربوط می‌شود، از جمله زبان‌هایی که امروزه توسط افراد نانویسا و افراد باسواد صحبت می‌شود، و زبان‌هایی که فقط از گزارش‌های مکتوب مشخص می‌شوند، از قبیل زبان‌های قدیمی همانند زبان پهلوی و یغایی و ختنی در ایران.

زبان‌شناس فقط به خود زبان و منشاء و رشد و توسعه آن علاقه‌مند است و متفاوت از شخص چند زبانه‌ای است که، علاقه‌مند به زبان است و زبان‌ها را به عنوان یک وسیله برای درک بهتر و ارتباط بیشتر با افراد جوامع دیگر، لغت‌های ادبی فرا می‌گیرد. زبان‌شناس با استفاده از روش‌های دقیق و کاملاً فنی، تاریخ زبان‌ها و گروه‌های زبان را بازسازی می‌کند. او زبان‌ها را با یکدیگر مقایسه می‌کند، تا مشخصات مشترک آن‌ها را

شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک در انسان‌شناسی

مشخص کند. زبان‌شناس در صدد درک فرآیندهایی است که به واسطه آن‌ها، زبان‌ها شکل گرفته و در نتیجه تنوع کنونی را کسب کرده‌اند.

زبان‌شناس که خود یک باستان‌شناس است، تنها در ارتباط با مسایل زبان‌شناسی کار نمی‌کند. او علاقه‌مند به بسیاری از روابط داخلی بین زبان افراد و جنبه‌های دیگر فرهنگ است. به عنوان مثال: او ممکن است روش‌هایی را مطالعه کند که مشخص می‌سازد، زبانی که به وسیله یک گروه از افراد صحبت می‌شود، آیا به وضعیت گروه یا موقعیت اجتماعی خاص آن گروه مرتبط می‌شود یا خیر.

تفاوت سمبل‌های زبانی که در آداب و رسوم مذهبی استفاده می‌شوند با کلام روزمره به چه صورت است. راه‌هایی که لغات و تأثیر زبان را عوض می‌کنند یا فرهنگ مردم را تغییر می‌دهند چیست، مراحلی که طی آن، زبان از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد کدامند و چگونه این زبان، عقاید، ایده‌ها، آرمان‌ها، سنت‌ها و غیره را به نسل‌های بعدی انتقال می‌دهد. نتیجه آن که، زبان‌شناس سعی می‌کند نقش زبان را در جوامع بشری و نقش آن را در تصویر گسترده‌تر تمدن‌های بشری درک کند.

صرف نظر از سطح توسعه فرهنگی جوامع، انسان‌ها در طول تاریخ به فرهنگ جوامع خود توجه خاصی داشته‌اند، و بیشتر این توجه در بین اقوام نانویسا رایج بوده که در افسانه‌ها و اسطوره‌هایشان به خوبی دیده می‌شود. در این افسانه‌ها خلقت بشر و همچنین مهاجرت آن‌ها بیان می‌شود، هرچند افسانه ممکن است در برگیرنده ابعاد مهم فرهنگی، به عنوان مثال: کشف آتش، اختراع ابزارهای مفید یا آغاز تکنیک‌های مختلف برای تولید غذا و هنر باشد.

افراد باسواد عهد باستان، فرهنگ اجدادی خود را که به صورت نانویسا بود به تصویر کشیدند، داستان‌های یونانیان و ایرانیان در مورد منشاء آتش و کشاورزی نمونه‌هایی از آن هستند.

برخی از محققان گزارش‌های کاملی را در مورد جوامع و ملل دیگر نوشته‌اند. «هروdot» نویسنده قرن پنجم قبل از میلاد از میان دیگر ملت‌ها به توصیف ایرانیان، سکاها و مصریان پرداخته است و فرضیه‌هایی را با در نظر گرفتن زبان اصلی انسان پیشنهاد نمود. این اثر ادبی به همراه ضمیمه‌های دیگر نویسندگان بعدی، نشانگر تلاشی خام و زود هنگام در علم انسان‌شناسی است که نتایج ساده آن از فقدان اطلاعات سرچشمه می‌گیرد، یعنی دنیای قدیم یونانیان برای ارائه دانش بشری و فرهنگ‌های

مورد نیاز برای علم انسان‌شناسی بسیار کوچک بوده است.

در آغاز مطالعات انسان‌شناسی فرهنگی از طریق شناسایی و کشف دانسته‌ها توسط سیاحان، مسافران، مبلغان مذهبی، فرمانداران و سربازان انجام می‌شد و این دانسته‌ها با مجموعه‌ای مرکب از توضیح جامع و دقیق همراه با رسوم اجدادی و داستان‌های قدیمی همراه بود. اکثر اطلاعات از جوامعی به دست می‌آمد که از نظر انسان‌شناسان منشاء ترقی و رشد پایه‌های فرهنگی تلقی می‌شدند و انسان‌شناسان تمایل داشتند که تمام مردم جوامع بدوی و فرهنگ‌های آن جوامع را از طریق عینک پیش‌داوری فرهنگی ببینند. با این حال، برای نخستین بار این چنین اطلاعات جمع‌آوری شده، اساس و پایه‌ای برای علم انسان‌شناسی شد.

در طول نیمه اول قرن نوزدهم، برخی از محققان اروپایی، شروع به مطالعه وسایل و ابزارهای سنگی و بقایای استخوانی پیدا شده در نقاط مختلف آفریقا، اروپا و آسیا کردند. این مطالعات از پیشرفت تحقیقات دیرینه‌شناسی و زمین‌شناسی نشأت گرفته بود. هدف این مطالعات، نشان دادن سن قابل ملاحظه زمین و این که زندگی بر روی زمین به مقدار زیادی زودتر از آنچه که قبلاً تصور می‌شده، بوده است. «بواچر دی پیردیر»^(۱) فرانسوی، اولین محقق بود که وجود انسان را در اروپا در عصر یخبندان کشف کرد. وی ابزارهای سنگی را در ماسه‌های «دره سومی»^(۲) در اوایل سال ۱۹۱۳ کشف کرد و بعداً بین سال‌های ۱۸۶۴-۱۸۶۷ کشفیات خود را در یک سری مقالات تحقیقی منتشر ساخت.

در سال ۱۸۶۵ «سرجان لوبوک»^(۳) و بعدها «لرد اوی بوری»^(۴) اطلاعات موجود در مورد فرهنگ‌های عصر حجر را خلاصه نموده و برای نخستین بار تمایز میان فرهنگ‌های دوره پالئولیتیک یا عصر حجر باستان (قدیم) و نئولیتیک یا عصر جدید را منتشر ساختند. اما اولین مدرک شناخته شده از بقایای فسیل انسان همراه با ابزارهای مختلف سنگی، در سال ۱۸۵۶ در آلمان کشف شد، که اولین کشف از انسان غارنشین یعنی انسان نئاندرتال بود. تمام این موضوعات، خیلی زود قدمت انسان در اروپا را تصدیق می‌کرد، که این خود عامل دیگری شد برای زمینه‌های علم باستان‌شناسی و انسان‌شناسی زیستی برای پیشرفت علم انسان‌شناسی.

1- Boucher de Perthes.

2- somme Valley.

3- Sir John Lubbock.

4- Lord Avebury.

شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک در انسان‌شناسی

از نظر باستان‌شناسان و انسان‌شناسان، نتایج به دست آمده در مورد انسان دو برآیند مهم داشته است که عبارت‌اند از:

- ۱- اطلاعات به دست آمده منجر به کوشش‌هایی برای طبقه‌بندی کردن انسان به منظور توصیف جایگاه او در حوزه جانوران، یا نژاد انسان و تاریخ تکاملی او شد.
- ۲- اطلاعات به دست آمده، منجر به علم مقایسه فرهنگ‌ها در دوران ماقبل تاریخ و بعداز تاریخ شد.

«لین ناٹوس»^(۱) در حدود سال ۱۷۵۰ از جمله نخستین افرادی بود که نژادهای انسانی را ثبت نموده، وی نژاد انسانی را به چهار دسته تقسیم نمود، که عبارت بودند از:

۱- سفیدپوستان اروپایی

۲- زردپوستان آسیایی

۳- سیاه‌پوستان آفریقایی.

۴- سرخ‌پوستان آمریکایی

دسته‌بندی لین ناٹوس که اساساً بر مبنای محل و رنگ پوست صورت گرفته بود، زیاد مورد قبول قرار نگرفت. اما نتایج تحقیقش قابل ملاحظه است. زیرا زمان «لین ناٹوس» از زمانی که «هرودوت» تاریخ خود را نوشت پیشرفته‌تر بود.

آگاهی و دانش رشد یافته مردم مناطق مختلف جهان و همچنین رشد سریع داده‌های باستان‌شناسی، در بین سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۹۰، برای نخستین بار باعث شکل‌گیری و گسترش تطبیقی فرهنگ‌ها شد. از جمله مشهورترین محققان می‌توان از «ا. بی. تایلر»^(۲) انگلیسی نام برد که برای نخستین بار در سال ۱۸۶۵ تحقیق فرهنگ ابتدایی خود را منتشر نمود. «ال. اچ. مورگان»^(۳) در سال ۱۸۷۷ جامعه باستانی خود را منتشر نمود و «سر هنری ماین»^(۴) و «جی. باخوفن»^(۵) به ترتیب در آمریکا، انگلستان و آلمان در مورد توسعه نهادهای سیاسی و حقوقی جوامع مختلف مطالبی نوشتند.

در همان زمان کلیه محققان، علم انسان‌شناسی را به عنوان علم طبیعی و اساساً مرتبط به مردم ماقبل تاریخ دانسته و بسیاری از انواع سنت‌های فرهنگی غیراروپایی را، امتداد همان فرهنگ ماقبل تاریخ در نظر می‌گرفتند و هدفشان، همان گونه که در فرهنگ ابتدایی

1- Linnaeus.

2- E. B. Tylor.

3- L. H. Morgan.

4- Sir Henry Main.

5- J. Bachofen.

تایلر و جامعه باستان مورگان آمده، این بود که قوانین روانی را که زیربنا و تعیین‌کننده تاریخ بشری است از خلال مطالعات بدست آورند.

در قرن بیستم علم انسان‌شناسی مدرن به شدت، در هر سه جنبه زیستی، اجتماعی و فرهنگی کار خود را آغاز کرد. هرچند انسان‌شناسی به عنوان یک رشته آکادمیکی معرفی شد، و در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود، اما اطلاعات امروزی در مورد زیست‌شناسی و انسان‌شناسی اجتماعی و انسان‌شناسی فرهنگی توسط محققان در زمینه‌های مختلف که روی این موضوعات نیز کار می‌کردند، جمع‌آوری شده است. این زمینه‌های تحقیقی تا حد زیادی نیز در این علم گسترش یافتند.

علم انسان‌شناسی علی‌رغم جوانی خود، در میان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی به شکل قابل ملاحظه‌ای به علوم اجتماعی کمک فراوانی کرده است. این کمک اساساً در دو بخش بوده است:

۱- درجه‌بندی کردن صریح مفهوم نژاد و رهایی از ترکیب اخیر آن با زبان، ملیت و فرهنگ.

۲- مفهوم فرهنگ، که به گفته «کروبر»^(۱) امروزه به یکی از تصورات کلیدی تفکر آمریکایی معاصر تبدیل شده است. (کروبر، کلاکهن، ۱۹۵۲، XLVII)

هرچند این دو بخش توانسته‌اند پایه‌های اصلی مطالعات انسان‌شناسی در جهان را به وجود آورند و از این دو بخش کاملاً مشاهده می‌شود که علم انسان‌شناسی چگونه می‌تواند به رشته‌های دیگر علوم اجتماعی کمک شایان توجه‌ای داشته باشد، خصوصاً به رشته‌های جامعه‌شناسی و جمعیت‌شناسی، همان گونه که علم انسان‌شناسی نیز به نوبه خود تاکنون از این دو رشته بهره‌های بسیاری برده است.

مقدمه‌ای بر فرهنگ

اکنون تلاش می‌شود تا شرح مختصری از مکاتب مختلف انسان‌شناسی را با تفسیری مختصر از فرهنگ که موضوع اصلی کلیه مکاتب انسان‌شناسی است، بیان گردد. این موضوع به ما کمک می‌کند تا ضمن یادگیری معانی، تعاریف، طبقه‌بندی مفاهیم و نظریه‌های گوناگون که به فرهنگ مربوط است، را فرا گرفته شود.

نظریه‌پردازان علوم اجتماعی خصوصاً انسان‌شناسان، براساس تجربیات علمی از

شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک در انسان‌شناسی

طریق تجزیه و تحلیل‌های آثار قبلی خود در مورد جوامع بدوی و همچنین بعضی از مفاهیم مهم رفتارهای گوناگون انسان، تفسیرهای متفاوتی از فرهنگ را ارائه داده‌اند. در این مورد لازم است که به طور خلاصه از بعضی تعاریف و تفسیرهای فرهنگی ارائه شده توسط برخی از نظریه‌پردازان مهم انسان‌شناسی ذکرى به میان آید، هرچند که این تعاریف و تفسیر به طور مفصل و کامل در فصل‌های بعدی مورد بحث قرار خواهند گرفت.

«ادوارد برنت تایلر»^(۱) (۱۸۳۲-۱۹۱۷) برای نخستین بار در کتاب مشهور خود به نام «فرهنگ ابتدایی»^(۲) که در سال ۱۸۷۱ منتشر شد فرهنگ را این گونه تعریف می‌کند:

فرهنگ یا تمدن به مفهوم شناخت اقوام گوناگون، موضوعی کاملاً لازم، کلی و پیچیده است که قابلیت‌ها و عادت‌های ضروری انسان را به عنوان عضوی از جامعه در برمی‌گیرد. بعضی از این قابلیت‌ها عبارت‌اند از: دانش، عقیده، هنر، اخلاقیات، قانون، آداب و رسوم، ابنیه‌ها، ساختمان‌ها، ابزارها، باورها و غیره.

اگرچه جوهره معنی فرهنگ با محتوای آن از زمان «هردوت» تاکنون رواج داشته است، اما تعریف «تایلر» در میان محققان و دانشمندان اعتبار بیشتری دارد، زیرا او در تعریف خود از فرهنگ روی کلمه «کاملاً لازم» تأکید می‌کند. از آنجا که این کلمه یادآور این است که فرهنگ، محصول یادگیری اجتماعی است، نه موروثی، بنابراین عبارت «کاملاً لازم» در این تعریف، یک کلمه کلیدی است.

بنا به تعریف «تایلر» منشاء اختلافات در رشد و توسعه‌های فرهنگی، نه انحطاط بلکه توسعه در دانش فرهنگی است. تایلر تأکید می‌کند فرهنگ، موضوعی کاملاً لازم، کلی و پیچیده است، که مفهوم آن کلید رفتارهای اجتماع است. پس هر شکلی از رفتار که مربوط به شناخت انسان می‌شود ارزش مطالعه و تحقیق دارد.

این تعریف تایلر از فرهنگ نکته‌ای را در تفسیر نظری فرهنگ ایجاد می‌کرد، که نظر فرهنگ‌شناسان و انسان‌شناسان سراسر جهان را به خود جلب نمود. همان گونه که تایلر به توسعه ناپیوسته فرهنگ انسانی از توحش تا شهرنشینی و تمدن اعتقاد دارد، همفکرانش مانند: «مک لئان»^(۳)، «هنری ماین»^(۴) و غیره، از انگلیس، «باستین»^(۵) و

1- Edward Bennett Tylor.

2- Primitive Culture.

3- Mc Lennan.

4- Henry Maine.

5- Bastian.

«باخوفن»^(۱) از آلمان و «لوئیس. اچ. مورگان»^(۲) از آمریکا به همین توسعه نظر دارند. همین محققان بعدها مکتب بزرگ تحول‌گرایان را تشکیل دادند، که در فصل بعد شرح مبسوطی از آن پرداخته شده است.

هنگامی که «مالینوسکی» در افق انسان‌شناسی انگلیس درخشید، در تعریف فرهنگ، نقطه عطفی نمایان شد. اگرچه «مالینوسکی» فیزیکدان و ریاضیدان بود پس از این که کار علمی و تاریخی خود را در میان جزیره‌نشینان «تروبریاند» به پایان رسانید، به تحقیقات و مطالعات انسان‌شناسی علاقه شدیدی پیدا کرد به صورتی که بعد از برگشت از جزیره «تروبریاند»، به عنوان یک نظریه‌پرداز مشهور و معروف در جهان انسان‌شناسی درآمد. مالینوسکی فرهنگ را بدین شکل تعریف می‌کند:

«فرهنگ ارضاکننده نیازهای مادی و معنوی انسان است»^(۳) (۱۹۴۴). از این رو مالینوسکی بر جنبه مادی فرهنگ نیز تأکید دارد و خصوصیات مادی رفتار انسان را، توضیح می‌دهد. برای اولین بار تنها مالینوسکی است که بحث فرهنگ را به صورت مادی و غیرمادی در جهان انسان‌شناسی مطرح می‌کند و نقش فرهنگ مادی را در میان جوامع مختلف توضیح می‌دهد، کاری که تا آن زمان از دید بسیاری از انسان‌شناسان پنهان مانده بود.

در عین حال مالینوسکی بین نیاز و انگیزه تفاوت قائل می‌شود و تأکید بر ارضا نیاز دارد و معتقد است که تنها نیاز است که موجب فعالیت افراد در جامعه می‌شود. تفسیر مالینوسکی از فرهنگ موجب شد تا رقیب بزرگ خود را تحریک کند و عاملی باشد تا ستاره‌ای دیگر در آسمان انسان‌شناسی انگلیس یعنی «ا. آر. رادکلیف براون»^(۴) (۱۸۸۱-۱۹۵۵) طلوع کند، که کاملاً مخالف با تفسیر فرهنگ مالینوسکی بود.

اگرچه مالینوسکی و رادکلیف براون هر دو از طرفداران «دورکیم» بودند اما «رادکلیف براون» با استفاده از کلمه فرهنگ برای مطالعه نهاد اجتماعی مخالف بود، تجزیه و تحلیل او از فرهنگ اجتماعی دید وسیع‌تری نسبت به فرهنگ ایجاد کرد. بدین معنی که، معتقد بود، فرهنگ از اعماق و درون مایه‌های فرهنگ اجتماعی در ساختار اجتماعی پدید می‌آید.

زمانی که از ساختار اجتماعی بحث می‌شود، «رادکلیف براون» بر افراد جامعه تأکید

1- Bachofen.

2- Lewis H. Morgan.

3- A. R. Radcliffe Brown.

بیشتری دارد و معتقد است واحد نهایی مطالعات اجتماعی در یک جامعه همان افراد آن جامعه هستند.

هنگامی که انسان‌شناسان انگلیسی تفسیرهای متفاوتی از فرهنگ و نظام‌های اجتماعی ارائه کردند، انسان‌شناسان آمریکایی نیز بر جنبه‌های ذاتی و روانی فرهنگ تأکید بیشتری داشتند، که در نهایت، تعاریف و تفاسیر متفاوتی از فرهنگ از سوی اندیشمندان بزرگ انسان‌شناس آمریکا همانند: «روث بندیکت» ۱۹۳۴، «لیستون» ۱۹۴۵، «مارگارت مید» ۱۹۲۸ و غیره به وجود آمد. همچنین این دانشمندان بنیانگذاران مکاتب جدید فکری، طرح و الگو و فرهنگ و شخصیت در انسان‌شناسی شدند. «دیوید پیدنی» (۱۹۵۲) نظریه‌پرداز و متفکر معروف دانشگاه «آیندیانا»^(۱) آمریکا می‌گوید:

چهار موضوع کلی به عنوان ویژگی‌های فرهنگ در جهان تلقی می‌شوند که باید به مثابه ویژگی‌های فرهنگ توصیف شوند این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

- ۱- ابزارهای سنتی
- ۲- نیازهای اجتماعی
- ۳- وسایل کشاورزی
- ۴- حالات روحی و روانی

در همین مورد «پیدنی» خاطر نشان می‌کند هیچ‌گونه حد و مرز مشخصی بین دایره فرهنگ و حوزه پدیده‌های روانی و جسمی وجود ندارد. او می‌گوید: «فرهنگ، درون مایه رفتار انسان است». بنابراین باید آن را به عنوان جزء تفکیک‌ناپذیری رفتار انسان و نه به عنوان یک جوهره پویا و عامل قطع شده از ارگانیزم خود، مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

همچنین نظریه اصلی خانم «مارگارت مید»، مطالعه فرهنگ برحسب ساختار شخصیت بود، که این مطالعات در پایان منجر به وجود آمدن مکتب فکری فرهنگ و شخصیت توسط او شد. اما محققان بعدی و همفکرانش معتقد بودند افراد به نوعی، از اتحاد الگویی بهره می‌گیرند و از این رو فرهنگ جزئی از فرد می‌شود، و بنا به گفته خود «مارگارت مید»:

«فرهنگ، همان تعادل جسمی و روحی انسان‌ها و مایهٔ آراستگی نسل‌های بعدی او می‌باشد» (۱۹۲۵).

«کروبر» که در دوران حیات خود مستقیماً پیرو هیچ گونه مکتبی نبود، اما برای مدت بیست سال یکی از مهمترین انسان‌شناسان آمریکایی محسوب می‌شد. وی با توجه به نظرات تجربی خود اعلام کرد:

«انسان‌شناسی تنها علمی است که با فرهنگ سروکار دارد و این که انسان از طریق توضیح کامل و هم از طریق درک کردن و هم به صورت نظری با آن ارتباط دارد.» (۱۹۴۸).

کروبر برای توضیح بیشتر انسان‌شناسی بیان می‌دارد، که چگونه مطالعه فرهنگ و بررسی آن در شاخه‌های مختلف انسان‌شناسی زوایای متنوع و سطوح مختلفی در آن‌ها ایجاد می‌کند، برای مثال در ارتباط با یکی از مستقل‌ترین بخش‌های فرهنگ یعنی زبان، انسان‌شناسی توانسته است شاخه‌ای به نام زبان‌شناسی را در خود به وجود آورد.

فرهنگ بیولوژیکی و نژادی بشر، توانست زمینه‌ای در انسان‌شناسی زیستی خلق کند، که تماماً ریشه در فرهنگ انسان‌شناسی دارد. بنابراین «کروبر» تصویر مدوری از فرهنگ را ارائه داد، که با بررسی شاخه‌های متفاوت انسان‌شناسی بیان می‌شود. درخصوص تفسیرهای انسان‌شناسی و بررسی فرهنگ، عبارات و سخنان انسان‌شناسان معانی متفاوتی را انتقال می‌دهند. این معانی متفاوت بیشتر نظریه‌های فرهنگ را خنثی ساخته‌اند. برخی از این مفاهیم مهم در زیر ارائه شده است:

صریح یا روشن بودن فرهنگ^(۱)

طبق نظریه «کلاید کلاکین»^(۲) (۱۹۴۹) صریح یا روشن بودن فرهنگ تنها جنبه بیرونی و سطحی فرهنگ است. جایی که عناصر اصلی فرهنگ، هسته فرهنگی و غیره مورد بحث قرار نمی‌گیرند.

مفهوم ضمنی فرهنگ^(۱)

طبق نظریه «کلاید کلاکین» مفهوم فرهنگ با جنبه‌های کامل فرهنگ سر و کار دارد. در اینجا تنها نظریه‌های داخلی فرهنگ ارائه می‌شود.

فرهنگ و ساختار فرهنگ^(۲)

«رالف لیتون»^(۳) (۱۹۴۵) معتقد است، وقتی ما چیزهایی را که با چشم می‌بینیم، در صورتی که آن‌ها بخشی از فرهنگ باشند و هرچه که در مورد آن می‌نویسیم، جنبه فرهنگی داشته باشد، باید آن را ساختار فرهنگ نامید.

موضوعات^(۴)

«موریس اوپلر»^(۵) معتقد است، جنبه کامل فرهنگ می‌تواند از طریق موضوعات فرهنگ تهیه شود. بنابراین طبق نظریه او، مادامی که مطالعه و بررسی فرهنگی درباره افراد اجتماع خاصی صورت می‌گیرد، باید موضوعات متفاوت آن فرهنگ، جمع‌آوری و شناسایی شوند.

فرهنگ مستقل^(۶) یا خودمختاری فرهنگی

«رابرت ردفیلد»^(۷) (۱۹۵۶)، بر این عقیده بود که برخی قبایل بدوی و ابتدایی در جهان دارای خودمختاری فرهنگی هستند و به هیچ چیز از دنیای خارج محیط خود نیاز ندارند، بنابراین فرهنگ آن‌ها مستقل است. او عقیده داشت که افراد قبایل «آندامان»^(۸) به خصوص «جاروا»^(۹) که هنوز با دنیای خارج جزیره خود در تماس نمی‌باشند، دارای خودمختاری فرهنگی هستند. بنابراین فرهنگ آن‌ها باید به صورت یک فرهنگ مستقل طراحی و در نظر گرفته شود. در حالی که جامعه‌های روستایی نیز که با دنیای خارج از روستا تماس دارند دارای فرهنگ هستند، اما نمی‌توان آن را به عنوان یک فرهنگ مستقل یا خودمختار بیان کرد.

1- Implicit of Culture.

3- Ralph Linton.

5- Morris Opler.

7- Robert Redfield.

9- Jarwa.

2- Culture and Culture Construct.

4- Themes.

6- Autonomous Culture.

8- Andaman.

عادات و رسوم قومی "Eidos" و "Ethos"

طبق نظریه «کروپ» "Eidos" به ظاهر رسمی فرهنگ‌ها گفته می‌شود که از اجزای گوناگون فرهنگی مشتق شده است و از ترکیب اجزای مختلف فرهنگی، عادات و رسوم قومی شکل می‌گیرد.

مراد از "Ethos" خصلت‌های عادی و مشترک کلیه اعضای یک جامعه معین و مشخص است همچنین این واژه با مجموعه‌ای از ارزش‌های اجتماعی که به هر فرهنگ، خصیصه و صفات خاص آن را می‌بخشد نیز مطابقت دارد.

فرهنگ نهان و آشکار^(۱)

واژه فرهنگ نهان به آن دسته از جنبه‌های فرهنگ گروهی برمی‌گردد که ارتباطی به مشاهده مستقیم مردم‌نگار ندارد و مردم‌نگار نمی‌تواند آن‌ها را درک کند. این جنبه‌ها عبارت‌اند از: معیارها، رویاها، ترس‌ها و غیره.

واژه فرهنگ آشکار به آن دسته از فعالیت‌ها، ابزارها و کلاً مصنوعات مردم مثل: لباس پوشیدن، سخنرانی‌ها، اشاره و حرکات در موقع سخن گفتن، خانه، وسایل خانه و غیره برمی‌گردد که می‌تواند به طور مستقیم مشاهده و درک شوند.

فرهنگ «اتیک» و «امیک»^(۲)

فرهنگ «اتیک» عنوانی برای اختلاف‌های نظری در علایق انسان‌شناسی با فرهنگ‌های بیگانه است. در علوم اجتماعی فرهنگ «اتیک» دقیقاً دسته‌ها و گروه‌ها و روابط مشخص و منطقی بین فرهنگ‌ها و فرضیه‌های اساسی را که در گروه‌ها کاربرد دارند را بررسی می‌کند.

«امیک» به نزدیکی حوزه نظری اختلافات در انسان‌شناسی و رابطه‌اش با نظرات درونی یا ملی یک فرهنگ اشاره دارد. این مفهوم براساس دیدگاه‌های «کنت پایک»^(۳)، در سال ۱۹۵۴ وضع گردید. او مدلی را برای مطالعه رفتارهای غیر زبانی پیشنهاد کرده درست، مانند نظریه‌های نزدیکی صوت و آوا در نظریه‌های زبان‌شناسی طراحی شده بود.

1- Covert and Overt Culture.

2- Etic and Emic Culture.

3- Kenneth Pike.

کثرت‌گرایی فرهنگی^(۱) یا جمع‌گرایی فرهنگی

زمانی که دو یا چند نظام فرهنگی، در درازمدت با یکدیگر تماس داشته باشند، همسازی متقابل شکل می‌گیرد و این امکان به وجود می‌آید که هرکدام، مشخصات حیات یکدیگر را تقویت کنند. در این وضعیت یک حالت ائتلافی و جمع‌گرایی فرهنگی بوقوع می‌پیوندد.

نسبیت‌گرایی فرهنگی^(۲)

نسبیت‌گرایی فرهنگی، در دو مفهوم به کار می‌رود. این دو مفهوم عبارت‌اند از:

- ۱- تثبیت ایدئولوژیکی منحصر به فرد و بی‌نظیر هر فرهنگ
 - ۲- نقش تحقیق انسان‌شناسی به صورت نظری و هم به صورت عملی و هم کاربردی
- بنابراین نسبیت‌گرایی فرهنگی، یک نوع عقیده و اصول انسان‌شناسی است، که در پاسخ متقابل به ایده قوم‌مداری شدید، که خاص مردم قبایل عقب‌افتاده و ابتدایی است توسعه می‌یابد و از سوی مسافران اروپایی و انسان‌شناسان بومی اولیه گزارش شده است.

تجدید حیات فرهنگی^(۳)

تجدید حیات فرهنگی به فرآیندی اشاره دارد که طی آن جامعه، نوعی بازنگری در سبیل‌ها و شاخص‌های فرهنگی خود ایجاد می‌کند. این بازنگری ضامن تجدید حیات و بقای آن‌ها در جامعه می‌شود. هویت جدید ترکیبی از عناصر و مشخصه‌های جدید و قدیم همان جامعه است.

فرهنگ توده^(۴)

برخی از دانشمندان علوم اجتماعی، صنعتی شدن، شهری شدن و تحرک مکانی همراه با روابط نزدیک در میان مردم را به عنوان مشخصه‌هایی برای فرهنگ می‌دانند و اجتماع گروه‌های مختلف مردم و ارتباط نزدیک بین آن‌ها را از بارزترین معرفه‌های فرهنگ توده به حساب می‌آورند.

1- Cultural Pluralism.

2- Culture Relativism.

3- Cultural Revitalisation

4- Mass Culture.

ضدفرهنگ^(۱)

عمل کردن به رفتارهایی که برخلاف هنجارهای شایع و متداول بر معیارهای جامعه باشد را ضدفرهنگ گویند. این واژه از اواسط سال ۱۹۶۰ به صورت شکل خاصی از فرهنگ جوانان که با عرف اجتماعی جامعه‌شان مغایرت داشت شکل گرفت و در اکثر جوامع غربی و غیرغربی می‌توان آن را مشاهده کرد.

جهانی‌های فرهنگی^(۲)

این عبارت به دو اثر متمایز اشاره دارد. یکی در درون فرهنگ و دیگری در بین فرهنگ‌ها. معنای درون فرهنگ، به وسیله «رالف لیتون» تعریف شده است. که شامل همه فرهنگ‌های موجود در جهان می‌شود که عبارت‌اند از: عقاید، رفتارها و پاسخ به عقاید و احساساتی که در تمام افراد فرهنگ‌های مختلف، مشترک است. عبارت بین فرهنگ‌ها به جنبه‌هایی فرهنگی، که در جوامع وجود دارند، اشاره دارد.

قوم‌مداری، قوم‌مرکزی^(۳)

این واژه در سال ۱۹۰۶، توسط «دبلیو. جی. سامرز» رواج یافت. این واژه به زمینه‌هایی که به عنوان هنجارها و ارزش‌های اجتماعی که اساس مقایسه فرهنگ‌ها با یکدیگر می‌باشد، اشاره دارند. مفهوم قوم‌مداری اغلب با نسبیّت‌گرایی فرهنگی مغایرت دارد. به عبارت دیگر، هنجارها و ارزش‌های هر فرهنگ، درستی و اعتبار خود را دارند و نمی‌توانند به عنوان معیاری برای ارزیابی سایر فرهنگ‌ها مورد استفاده قرار گیرند.

پیدایش اقوام^(۴)

این عبارت به خلق گروه‌ها یا افکار و عقاید قبیله‌ای با فرهنگی مشخص اشاره دارد. همانند زبان خاص مردم اقوام و قبایل مختلف در جهان که عامل زبان معمولاً به عنوان اصلی‌ترین فاکتور به وجود آورنده آن‌ها تلقی می‌شود، صورت می‌گیرد. در یک دوره خاص زمانی پیدایش اقوام به پیوستن گروه‌های پراکنده مهاجران از اقوام و قبایل مختلف یا گروه‌هایی که از ترکیب آن‌ها شهرهای جدید، به وجود آمدند، و

1- Counter - Culture.

2- Universal Culture.

3- Ethnocentrism.

4- Ethnogenesis.

شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک در انسان‌شناسی

جوامع جدید و ممتاز را در نقاط مختلف جهان ساختند اطلاق می‌شود. با این بیان خلاصه و نزدیک به مطالعه فرهنگ در علم انسان‌شناسی - که اشاره‌ای گذرا بر مقدمه‌ای درباره پیشرفت انسان‌شناسی در جهان دارد، بخش‌های مختلفی به صورت فرضیه درباره علم انسان‌شناسی به وجود می‌آورد، که در فصل‌های بعد توضیح کامل در حد توان داده خواهند شد.

www.ketab.ir

مقدمه

شکی نیست که انسان‌شناسی یکی از رشته‌های علوم اجتماعی است که بیش از یک صد سال از عمر آن می‌گذرد، اما در جامعه علمی ما این رشته برخلاف رشته جامعه‌شناسی مورد توجه قرار نگرفته است. البته پیش از ظهور انسان‌شناسی به عنوان یک علم، مورخان، سیاحان و فیلسوفان همچون یعقوبی، ابن حوقل، مقدسی، ابوریحان بیرونی، بیهقی، ناصر خسرو، ادریسی، ابن فضلان، ابن بطوطه، ابن خلدون و غیره درباره مختصات طبیعی و سلوک اجتماعی و فرهنگی اقوام مختلف، آثاری بس ارجمند پدید آورده‌اند، مثلاً ابوریحان بیرونی که در قرن چهارم هجری قمری می‌زیسته، به بررسی فرهنگ مردم هند پرداخت و محصول پژوهش او کتاب مشهوری شد به نام تحقیق ماللهند که اثری جاودانه گردید.

دلایل بسیاری وجود دارد که چرا علم انسان‌شناسی در دانشگاه‌های ایران همچون جامعه‌شناسی از رونق بسیاری برخوردار نیست. در حالی که اولین کتاب‌های ترجمه شده در مورد این علم از سال ۱۳۱۴ به نام فرهنگ حیات انسانی یا نژاد بشر توسط یدالله‌یونفر در ایران آغاز شد، اما با این قدمت ترجمه، این علم در دانشگاه‌های ایران کار خود را خیلی دیر آغاز کرد، و در اوایل دهه ۱۳۴۰ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران که اولین دانشگاه ایران است رشته مردم‌شناسی را تأسیس کرد. هرچند این اقدام در کشوری که مهد تمدن و فرهنگ است بسیار دیر بود، ولی خود، اولین قدم بود.

این رشته تحصیلی از سال ۱۳۷۶ توانست خودنمایی جدیدی از خود نشان دهد، رشته‌ای که برای سالیان سال تنها در دانشگاه تهران تدریس می‌شد، توانست جای خود را در دانشگاه‌های دیگر همانند: یزد، مازندران، همدان، سیستان و بلوچستان و

واحدهای مختلف دانشگاه آزاد اسلامی باز کند، که این قدم بزرگی برای پیشرفت و توسعه این علم در دانشگاه‌های ایران بود.

هدف از تألیف جلد نخست این کتاب پر کردن جای خالی و رفع سرگردانی و سردرگمی دانشجویان در زمینه نظریه‌های کلاسیک انسان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی است. که یکی از دروس بسیار مهم علم انسان‌شناسی در دانشگاه‌های دنیا است. در این کتاب سعی شده است، دانشجویان عزیز را با مکاتب مختلف و همچنین با نظریه‌های متفاوت انسان‌شناسان صاحب نظر کلاسیک در جهان آشنا سازد، با توجه به نظریات مختلف اندیشمندان این رشته، که نظریات آن‌ها توانسته تأثیرات خاصی بر اندیشه اندیشمندان، در دوره نوین این علم و دیگر علوم بگذارد، و بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی و دیگر علوم توانسته‌اند نظریات خاصی را نیز در مورد انسان‌شناسی ارائه نمایند. آنگونه که انسان‌شناسان بسیاری، از آن‌ها استفاده کرده و این علم توانست طریق موفقیت خود را طی کند.

هرچند آشنایی با تمام انسان‌شناسان کلاسیک در جهان کاری بس دشوار و سخت است، اما در این اثر سعی شده از نظریات و دیدگاه‌های بعضی از آنان که در افق انسان‌شناسی کلاسیک بعضی از کشورها که پایه‌گذار این علم بوده‌اند، خصوصاً انسان‌شناسان کلاسیک اروپایی و آمریکایی که در تحقیقات خود، خوش درخشیدند و مبتکر و مبلغ این علم بوده‌اند، و با نظرات خود تلاش کردند که مفهوم فرهنگ و ابعاد مختلف آن را در جوامع مختلف بازگو کنند، آورده شود. هرچند امیدوارم که بتوانم در جلد دوم این کتاب به بحث انسان‌شناسان نوین که هم اکنون در دانشگاه‌های مختلف جهان در حال تحقیق و بررسی هستند، بپردازم.

کتابی که هم اکنون در دست دارید، در مورد آراء و نظریات کلاسیک در انسان‌شناسی جهان است، که دارای ۸ فصل است. فصل اول آن آغاز علم انسان‌شناسی است که به صورت یک چشم‌انداز تاریخی به آن دیده شده که زمان رشد و پیشرفت انسان‌شناسی در جهان را به چهار دوره مختلف تقسیم شده است که عبارت‌اند از: دوره تدوین انسان‌شناسی، دوره همگرایی انسان‌شناسی، دوره ساختاری انسان‌شناسی و دوره انتقادی انسان‌شناسی.

اولین گروه اندیشمندانی که موفق به پایه‌گذاری اولیه این علم شدند، متفکران و اندیشمندان یونانی در دوره خردمندی آن سرزمین بودند که این امر به تقویت موضوع

تفکر انسان‌شناختی انجامید. در حقیقت این اولین مرحله پیشرفت این علم بوده است که آن را دوره تدوین انسان‌شناسی نامگذاری کرده‌اند که قبل از سال ۱۸۳۵ میلادی است. دوره همگرایی انسان‌شناسی بین سال‌های ۱۸۳۵ تا ۱۸۵۹ شکل گرفته است. در این دوره، نظریه اصل بیولوژیکی و اجتماعی انسان در جامعه به وسیله اندیشمندان کشورهای مختلف که نقش مهمی در نظریات مختلف فرهنگ داشته و توانسته‌اند تعاریف کاملی از فرهنگ را ارائه بدهند، به وجود آمد.

دوره ساختاری انسان‌شناسی از سال ۱۸۵۹ شروع و در سال ۱۹۰۰، پس از پایان یک دوره ۴۱ ساله با انتشار کتاب «پیدایش انواع» به اتمام رسید و بدین ترتیب شکل‌گیری دوران جدیدی از انسان‌شناسی جهان شروع گردید. در اثنای این دوره، علم انسان‌شناسی نه تنها به مثابه آموزش و تحقیق نظام‌دار مستقل در بسیاری از دانشگاه‌های انگلیس شروع شده بود، بلکه محققان و ناشران علمی در آنجا به کمک اندیشمندان همچون: ناپلر، فریزر، هنری ماین، مورگان و دیگران برای تقویت و تشخیص بهتر موضوع در همه جای دنیا تلاش‌های وسیعی را آغاز کرده بودند.

در اثنای دوران ساختاری انسان‌شناسی، شخصیت‌های گوناگون و محققان انسان‌شناس، اطلاعات شاخه‌های مختلف علم انسان‌شناسی مثل انسان‌شناسی ماقبل تاریخ، انسان‌شناسی اجتماعی، انسان‌شناسی فرهنگی، انسان‌شناسی جسمانی را به یکدیگر مرتبط ساختند. در فرآیند شکل‌گیری دوران انسان‌شناسی جهان، نه تنها انسان‌شناسان در انگلیس، آلمان، آمریکا و دیگر کشورها تحقیق می‌کردند، بلکه در فرانسه، جایی که انسان‌شناسی به مثابه یک موضوع علمی تحقیق ثبت نشده بود، امیل دورکیم و ادامه‌دهندگان راه او مانند، پل ریوت، مارسل موس، لوی پرول و دیگران مبحث مهم جوامع بدوی را برای شناخت نظام اجتماعی دنیا به مانند یک کل تشخیص دادند.

دوره انتقادی انسان‌شناسی که از سال ۱۹۰۱ به بعد آغاز گردید. بسیاری از انسان‌شناسان متعددی در این دوره بر آن بودند که اندیشه‌های ساختارهای مکاتب مختلف انسان‌شناسی را هدایت کنند. در طی این دوره بسیاری از مکاتب اندیشه نظیر مکاتب اندیشه اشاعه، کارکردگرایی، ساختارگرایی، طرح والگو و شخصیت، که بعداً به بحث درباره آن‌ها خواهیم پرداخت بسط و توسعه داده شدند و انسان‌شناسان به شکوفایی ایده انسان‌شناسی در جهان پرداختند، سپس به عنوان نظریه‌پردازانی به نقد یکدیگر پرداختند. در این دوره، انسان‌شناسان جهان به بالندگی این علم کمک بسیار کردند.

فصل دوم، به ارزیابی اندیشه‌های تحول‌گرای می‌پردازد به منظور بحث منظم در مورد دیدگاه‌ها و همکاری‌های فکری مکتب تحول‌گرایی، معتقدان به این نظریه به سه گروه مختلف تقسیم‌بندی شده‌اند که عبارت‌اند از:

۱- معتقدان به فرضیه قهقرایی

۲- معتقدان به فرضیه کلاسیک

۳- معتقدان به فرضیه کلاسیک نوین

در تقسیم‌بندی معتقدان به فرضیه قهقرایی تنها جان لویک است که ارائه‌دهنده این نظریه بوده، که بسیار مورد انتقاد نیز قرار گرفت. اما تقسیم‌بندی مکتب تحول‌گرایی در کشورهای انگلیس، آمریکا و آلمان، فرانسه و غیره دارای طرفداران بی‌شماری است براساس این تقسیم‌بندی، اصولاً سه زیر مجموعه نظریه‌ای تحول‌گرایی کلاسیک وجود دارد، که عبارت‌اند از:

۱- تحول‌گرایان کلاسیک انگلیسی همانند تایلر، مارت، فریزر، مک لنان و غیره.

۲- تحول‌گرایان کلاسیک آمریکایی همانند مودگان.

۳- تحول‌گرایان کلاسیک قاره‌ای که شامل دیگر کشورهای جهان می‌شود، همانند جکوب باخوفن، آدلف باستین و غیره.

در بخش تحول‌گرایان نوین، این بخش به دو زیرمجموعه نظریه‌های تحول‌گرایی تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از:

۱- تحول‌گرایان نوین آمریکایی و انگلیسی.

۲- تحول‌گرایان نوین انگلیسی.

تحول‌گرایان کلاسیک قرن نوزدهم بیشتر درباره تحول فرهنگی با توجه به درک اصول و قوانین فرهنگی بحث می‌کردند، اما راهبردها و یافته‌های آن‌ها توسط تحول‌گرایان قرن بیستم اصلاح گردید، زیرا تحول‌گرایان قرن بیستم شیوه‌های روش شناختی و تحقیقات جدید را در اصل فرهنگ دارند. از این‌رو آن‌ها را تحول‌گرایان نوین می‌نامند. از تحول‌گرایان نوین آمریکایی می‌توان از جولیان استیوارد و لسللی وایت نام برد و تحول‌گرایان نوین انگلیسی گوردن چابلد.

فصل سوم به ارزیابی اندیشه‌ها و نظرات اندیشمندان اشاعه‌گرا پرداخته شده است، مکتبی که در سال‌های اول قرن بیستم به وجود آمد. در حالی که نویسندگان رشد و تحول، فرهنگ را برحسب شباهت فرهنگی، ارتباط دوجانبه، خاستگاه فرهنگی، دایره

فرهنگی و غیره تفسیر کرده بودند. معتقدان به مکتب اشاعه اعلام کردند که بخش‌های مختلف فرهنگی در زمان‌های مختلف و در بخش‌های نقاط مختلف زمین توسعه می‌یابند، و مهارت‌های فرهنگی نیز توسط مهاجرت افراد در قسمتی انجام می‌شود که به طور موقت در آنجا ساکن هستند و می‌تواند با اهالی محلی آنجا ارتباط برقرار کنند. از این‌رو مکتب اشاعه معتقد است که فرهنگ در رشته تاریخ نه به علت تکامل، بلکه به علت انتقال فرهنگ رویدادهای تاریخی و ارتباط دو جانبه رشد یافته است. چنین رویدادهای تاریخی، که به انتقال فرهنگ منجر می‌شوند و نظریه‌ای را برای مطالعه رشد فرهنگ و شباهت‌های فرهنگ فراهم می‌کنند، اشاعه فرهنگی نامگذاری شد، که بعدها در این راستا، مکاتب مختلفی همانند مکاتب اشاعه انگلیس، آلمان و آمریکا از سوی اندیشمندان شکل گرفت. این سه مکتب توانستند مطالب مهمی در مطالعه شباهت‌های فرهنگی و بعد تاریخی فرهنگ به وجود آورند.

در میان طرفداران مکتب اشاعه انگلیس، که بیشتر از مصر باستان به عنوان خاستگاه فرهنگی دنیا صحبت کرده‌اند می‌توان از اسمیت، پری، ریورز نام برد.

طرفداران مکتب اشاعه آلمان نسبت به مکتب اشاعه انگلیس وضعیت بهتری داشتند. آنان مخالف طرح‌های تکاملی مختصر ارائه شده به وسیله مکتب تحول‌گرایی بودند. مکتب اشاعه فرهنگی آلمان خاطرنشان می‌کند که ظهور فرهنگی در جهان یکتا وخت نمی‌باشد، به همین دلیل گروهی از مردم با تکنولوژی ساده ممکن است، یک ساختار اجتماعی پیشرفته داشته باشند یا شکل پیچیده‌ای از پرستش را به جا آورند، بنابراین، برخلاف طرفداران مصر باستان، مکتب اشاعه آلمان شکل‌های چندگانه ظهور فرهنگی را دایر کردند. در این مکتب به نظرات اندیشمندانی همچون راتزل، گراینبر، فروبنوس، اسمیت پرداخته می‌شود و در پایان نقدی بر این مکتب نگاشته شده است.

مکتب اشاعه آمریکا: پیروان این مکتب اولین الهامات و اندیشه‌های اصلی خود را از همفکران آلمانی خود می‌گرفتند و بعداً بر آن شدند، مطالب فرهنگی برخی از قبایل سرخ‌پوست آمریکا را که بیشتر به یکدیگر شبیه بودند با گروه‌های دیگر سرخ‌پوست که در مناطق دیگری می‌زیستند، به عنوان مناطق جغرافیایی که چنین شباهت‌هایی را نشان می‌داد، به صورت مناطق فرهنگی نامگذاری کنند و همه آن‌ها را از طریق مفهوم اشاعه فرهنگی توضیح بدهند. بنابراین، منطقه فرهنگی به عنوان یک قلمرو در مکتب اشاعه آمریکا قرار گرفت، هرچند با این وجود برخی از مشخصه‌ها مثل: مناطق غذایی، مرکز

شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک در انسان‌شناسی

فرهنگی، اوج فرهنگی و غیره در توضیح طبیعت و روند این اشاعه و پراکندگی فرهنگی در آمریکا کاربرد فراوانی پیدا کرد. از اندیشمندان پیرو این مکتب، به تفکرات کلارک و سیلر و کروبر پرداخته شده و در پایان نیز به نقد و بررسی انتقادات درباره مفهوم حوزه فرهنگی این حوزه خاص اشاره خواهد شد.

در فصل چهارم، به ارزیابی اندیشه‌های اندیشمندان کارکردگرایی پرداخته شده است. از آنجا که به نظر می‌رسید نظریه‌های تحول فرهنگی نمی‌توانستند جنبه‌های کامل فرهنگی را مورد بررسی دقیق قرار دهند و زمانی که پیروان مکتب تحول نتوانستند جواب رضایت‌بخش در مورد عوامل تشکیل دهنده فرهنگ بدهند، بعضی از اندیشمندان با یک برنامه توصیفی در مورد شرح مردم‌نگاری و تجزیه و تحلیل، تحول و روابط داخلی بین نهادها را مطرح کردند که به تولد مکتب کارکردگرایی در علوم اجتماعی و مرجع خاصی برای انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی منجر شد.

در اوایل قرن بیستم، مکتب کارکردگرایی به عنوان یک مکتب جدید و روشی مهم در انسان‌شناسی پذیرفته شد. این روش تا آنجایی جدید بود که نظریه منظمی را شامل می‌شد. اما تفکر کارکردگرایی به تنهایی، یک تفکر قدیمی بود. هرچند، سن سیمون و آگوست کنت به مفهوم کارکردگرایی در آثار خود اشاره نکردند، اما آن‌ها از کارکردگرایی به عنوان یک ابزار و وسیله‌ای در ایجاد علم جدید مثبت‌گرایی استفاده می‌کردند، و بعدها انسان‌شناسانی همچون مالینوسکی توانستند استفاده‌های شایانی از نوشته‌های آنان بکنند، و مالینوسکی به عنوان قهرمان بزرگ مکتب کارکردگرایی، توانست سه بار به گینه‌نو سفر کند تا جزیره‌نشینان تروبریانند را مورد مطالعه خود قرار دهد، و این خود نقطه عطفی در تاریخ تحقیقات علمی انسان‌شناسی بود. در این سفرها بود که وی مساله داد و ستد کولا را مطرح کرد. او تصریح می‌کند، حتی با هوش‌ترین محققان هیچ نظر قاطع و روشنی از کولا به عنوان ساختار اجتماعی ندارند. اگر از آن‌ها پرسیده شود کولا چیست؟ آن‌ها دیدگاه شخصی خود را بیان می‌کنند.

تحلیل مالینوسکی از فرهنگ در ضرورت‌های مختلف بسیار جالب توجه است. با استفاده از کلمه ضرورت او می‌خواهد این معنی را برساند که شرایطی باید به وقوع بپیوندد، تا جامعه تداوم داشته باشد. او از دو نوع ضرورت سخن می‌گوید، ضرورت ابزاری و ضرورت تمام. حتی مالینوسکی نظریه جدیدی را به نام نظریه نیاز ارائه می‌دهد. او می‌گوید، به وسیله نیاز من به یک سیستمی از موقعیت‌ها در سازمان انسانی

در وضعیت فرهنگی و در ارتباط با هر دو این‌ها که برای گروه و سیستم کاملاً مکفی و ضروری است، رسیده‌ام. بنابراین نیاز گروه محدودیتی از عوامل است. هرچند مالدینووسکی یکی از انسان‌شناسان بزرگ جهان است اما انتقادهایی در مورد دیدگاه‌های وی در مکتب کارکردگرایی از سوی پیروان و مخالفان او شده است که در بخش آخر فصل ارائه شده است.

فصل پنجم کتاب، ارزیابی آراء و اندیشه‌های اندیشمندان ساخت‌گرا را مورد بررسی خود قرار می‌دهند، هرچند نظریه‌های فیث و ریچارد و دیگر انسان‌شناسان نشان می‌دهند که مکتب کارکردگرایی و ساختارگرایی دو شیوه نگرش به یک داده است، اما بعضی مواقع، ساختارگرایی که رهبر آن رادکلیف براون بود در این زمینه مباحث اسلوب‌شناسی تفسیر و توضیح پدیده‌های اجتماعی که دقیقاً مکتب فکری انسان‌شناسی را تشکیل می‌دهد، از کارکردگرایی پیشی می‌گیرد.

در این فصل از کتاب، ابتدا به تعریف مکتب ساخت از دیدگاه جامعه‌شناسان بزرگ چون مانهایم، گیزبرگ، مک ایور و پیچ پرداخته شده و نهایتاً به دیدگاه‌های مختلف انسان‌شناسان پیرو این مکتب مورد بررسی قرار گرفته شده است. کلود لوی اشتروس و رادکلیف براون نشان داده‌اند که، در ساختار اجتماعی یک جنبه مهم، به صورت کامل بررسی نشده است و این جنبه مهم روش‌ها و فرآیندهای تغییر جامعه است.

بعضی از تحقیقات راجع به تغییر اجتماعی، در جوامع نانویسا انجام شده است. این تحقیقات به نوع خاصی از فرآیند تغییر تحت تأثیر و سلطه بعضی مهاجمان یا فاتحان محدود گردیده است.

رادکلیف براون مطرح می‌کند که تفسیر این نوع تغییرات به صورت برخورد فرهنگی میان جوامع، توسط بعضی از انسان‌شناسان ارائه شده است، و به خاطر همین اصطلاح نیز مورد انتقاد قرار گرفت. در نتیجه به آثار یک جانبه یا دو جانبه در جوامع پی برده می‌شود. وی آنچه را که در بررسی تغییر اجتماعی جوامع جالب است، جوامع را مرکب یا گروهی می‌نامد. وی می‌گوید که، در یک جامعه خاص، افراد آن جامعه در یک محیط طبیعی خاص زندگی می‌کنند. ما اعمال و رفتار آن‌ها را مشاهده می‌کنیم. این مشاهده مستقیم به ما نشان می‌دهد، انسان‌ها در یک شبکه ارتباطی اجتماعی پیچیده به یکدیگر وابسته هستند. وی این شبکه را ساختار اجتماعی نامید که یک شبکه کاملاً ارتباطی است. وی در این مورد می‌گوید: در چنین تحقیقی ما فرهنگ را بررسی نمی‌کنیم، زیرا

کلمه فرهنگ به هر نوع واقعیت عینی دلالت نمی‌کند بلکه یک امر انتزاعی بسیار مهم است.

او معتقد بود که پدیده‌های اجتماعی یک طبقه، مجزاً از پدیده‌های طبیعی شکل می‌گیرند. آن‌ها همگی به یک شیوه یا شیوه‌های دیگر موجود ساختار اجتماعی مربوط می‌شوند و یا متضمن از آن می‌باشند. از این رو ساختار اجتماعی، همانند هر موجود زنده‌ای، واقعی است. مشاهده پدیده‌های اجتماعی در هر جامعه‌ای، نتیجه، بی‌واسطه نوع ماهیت هر انسان نیست، بلکه نتیجه ساختار اجتماعی موجود در آن جامعه است. لوی اشتروس، برجسته‌ترین انسان‌شناس فرانسوی اعلام می‌کند که ساختار اجتماعی به نوعی می‌تواند به روابط اجتماعی در جامعه تعلیل یابد و در مورد آن نیز توضیح دهد. او همچنین در مورد انواع گوناگون مدل‌های نظریه که باید در تجزیه و تحلیل ساختارهای اجتماعی مختلف به کار روند بحث می‌کند و چهار مدل مختلف را در این مورد اعلام می‌کند.

اشتروس با نظر رادکلیف برآون که می‌گوید: «ساختار، همان ترتیب منظم شده بخش‌ها و اجزا است»، موافق است، اما رادکلیف برآون ارتباط بین شخصی را به عنوان نقطه انحراف و ساختار اجتماعی را به منظور کشف کارکردهای اجتماعی مورد بررسی قرار داده است. اما این کارکردها همیشه دارای منافع و در خدمت حفظ و نگهداری ارتباط کامل اجتماعی اند.

اما لوی اشتروس توجهی خاصی به چنین کارکرد ندارد و آن را برداشت شخصی آن‌ها می‌داند و معتقد است، کارکرد برای ایجاد نتیجه‌ای است که یک پدیده ایجاد می‌کند. اشتروس حتی به ترکیب مجزا از ارتباطات بین فردی بسیار علاقه‌مند است. و بسیار مایل بود که، اولین و بالاترین کسی باشد که ترکیب مراحل اندیشه انسان را کشف می‌کند. ارزیابی آراء و نظریه‌های اندیشمندان طرح و الگو، فصل ششم این کتاب را به خود اختصاص داده است.

طرح و الگو برای اولین بار توسط روٹ فولتن بندیکت بنیانگذاری شد. او که اولین زن انسان‌شناس در جهان است، معتقد بود که ائتلاف و انضمام فرهنگ، این تفکر را ایجاد می‌کند که مفاد و مندرجات آن به صورت ثابت یا نیمه ثابت به صورت الگو و طرح درمی‌آید. وی که نقش بسیار مهمی در تحقیقات میدانی و همچنین در نظریات انسان‌شناسی ایفا کرد، معتقد بود که تشریفات و آیین‌های اصلی زندگی، تنها یکی از

چند روشی است که در آن طرح و الگوی فرهنگی هویدا است، این تشریفات و آیین‌ها در رفتار اعضای گروه منعکس می‌شود. تمام نهادهای اولیه که بخشی از فرهنگ هستند منعکس‌کننده، الگوی کلی آن فرهنگ هستند. وی تأکید داشت که فرهنگ‌ها باید به طور کلی مدّ نظر قرار گیرند و به عنوان یک کل پنداشته شوند. فرهنگ‌ها باید برحسب اصول مخصوص به خود و با توجه به شکل خاص و با آرایش و ویژگی خود بنا شوند.

روث بندیکت معتقد بود، فرهنگ حول یک موضوع اصلی سازماندهی می‌شود و تمام عوامل مختلف آن با هم تطابق و سازگاری دارند. بندیکت، کاربرد این سبک و روش، با بررسی‌ها و مطالعات فرهنگی را که با هم پیوند یافته‌اند در چند جامعه مختلف مورد مطالعه قرار داده است. او جامعه را بر حسب ویژگی‌های شخصیتی اصلی آن‌ها توصیف کرده و به چگونگی سازگاری این شخصیت‌ها با اشکال کلی اشاره کرده است. در بین جوامعی که وی مورد بررسی خود قرار داده است، می‌توان از دو گروه از سرخ‌پوستان آمریکای شمالی بین قبیله «زونی» در جنوب غربی آمریکا و قبیله «کواکیوتل» در سواحل شمال غربی نام برد. او شکل اصلی و آرایش فرهنگ زونی را «آپولونی» و شکل فرهنگی کواکیوتل را «دیونیسین» نامگذاری کرد.

روث بندیکت خدمات ارزنده‌ای در توسعه و به کار بردن روش تجزیه و تحلیل محتوا در انسان‌شناسی انجام داد تا فرهنگ‌ها را از فاصله‌ای دور مورد مطالعه قرار دهد. از سوی دیگر، بندیکت خواهان مطالبی واضح و روشن برای تحقیقات خود بود. همچنین اهمیت خاصی بر مشاهدات عینی، خصوصاً روی قبایل سرخ‌پوستان آمریکا قائل بود. وی بعد از این دو روش، نظریه و تئوری جدید خود را که به عنوان طرح و الگویی برای شکل و ترکیب فرهنگ بود، رشد و توسعه داد. در این مورد می‌توان اشاره کرد که برای مدّت طولانی جدالی میان انسان‌شناسان بر روی کلمه طرح و الگو و همچنین ترکیب و شکل فرهنگی به وجود آمد که آیا این دو جمله هم معنی و مترادف یکدیگر هستند؟

گروهی از پیروان شکل و ترکیب فرهنگی بر این عقیده بودند که فرهنگ همچون مجموعه‌ای کامل، به مکتب فکری الگو و طرح بسیار نزدیک است. گروه دیگری از پیروان شکل و ترکیب فرهنگی معتقد بودند که مقایسه فرهنگی به صورت پیوند امکان‌پذیر نیست. از آنجایی که هیچ فرهنگی برتر از فرهنگ دیگر نیست، یا آنکه هر فرهنگی بی‌نظیر است و چیزهای بی‌نظیر را نمی‌توان با یکدیگر مقایسه کرد، در نتیجه

مقایسه فرهنگی امری غیرممکن است. اما این مکتب فکری نتوانست رشد شایان توجه‌ای داشته باشد. حتی در خود آمریکا و در نتیجه بعداز مرگ بندیکت این مکتب فکری کاملاً محو گردید و از بین رفت.

فصل هفتم این کتاب ارزیابی نظرات و دیدگاه‌های اندیشمندان فرهنگ و شخصیت است. از ابداع‌کنندگان مکتب فکری فرهنگ و شخصیت که در این مورد مقالات و کتاب‌های زیادی نوشته‌اند می‌توان مارگارت مید، رالف لیتون، کاردینر، دوبویس و غیره را نام برد، که رابطه متقابل بین فرهنگ و شخصیت را مورد بررسی خود قرار داده‌اند. این مکتب فکری به عنوان انسان‌شناسی روان‌شناسی و روان‌شناختی نیز مشهور است. در این مکتب فکری تلاش‌ها، بر مطالعه فرهنگ به عنوان تجسمی از ویژگی اعضای خود متمرکز می‌باشد، تا جستجو برای تجزیه و تحلیل فرهنگ به عنوان چیزی که در اقلام مادی و نهادهای اجتماعی بیان شده است مورد مطالعه قرار دهد. ابداع‌کنندگان این مکتب، سه نگرش کلی را برای مطالعه روابط داخلی بین فرهنگ و شخصیت بیان کرده‌اند:

۱- گروهی که تأثیر فرهنگ و شخصیت را مورد بررسی خود قرار داده‌اند همانند مارگارت مید.

۲- گروه کمی از انسان‌شناسان که معتقد بودند تأثیر شخصیت بر فرهنگ را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و پیشرو این نظریه روث بندیکت بود.

۳- گروه سوم، انسان‌شناسانی هستند که دو روش قبلی را حفظ و محدود کرده، در نتیجه یک روش جدیدی را برای بررسی فرهنگ و شخصیت شکل دادند. از ابداع‌کنندگان این روش می‌توان از رالف لیتون، کاردینر، کورا دوبویس و غیره نام برد.

اولین کتاب مارگارت مید تحت عنوان «بلوغ در ساموآ» نقطه عطفی در مطالعات فرهنگ و شخصیت پدید آورد. وی با کار و تحقیق در میان جامعه ساموآ فرضیه‌هایی را در مورد شورشی که در شخصیت نوجوانان در فرهنگ غربی وجود داشت، مورد آزمایش قرار داد. او معتقد بود که فرهنگ یک منطقه و یک ملت در شکل‌گیری شخصیت افراد به خوبی نمایان است. نظریه اصلی او نیز مطالعه فرهنگ برحسب ساختار شخصیتی بوده است. او معتقد بود که روند جامعه‌پذیری از آغاز به واسطه روابط شخصی کودک با افراد بالغ به دست می‌آید و مؤلفه‌های مؤثر نیز در این بین وجود دارند.

دالف لیبتون توانست فرهنگ و شخصیت را از دیدگاه روان‌شناختی تعریف کند. بنا به نظر وی، یک فرهنگ، ترکیب رفتار آموخته شده و نتایج رفتاری است که عناصر تشکیل‌دهنده آن به وسیله اعضای یک جامعه مشخص شکل گرفته و انتقال داده می‌شود.

لیبتون، ضمن مطالعه جنبه‌های مختلف فرهنگ و شخصیت، نیز جنبه‌های دیگری همچون فرهنگ اصلی، حالت‌های شخصیت، ابداع‌کننده‌های اجتماعی و غیره پرداخته است. در مورد فرهنگ اصلی، وی معتقد بود، که تمام افراد یک جامعه به شیوه عمومی و یکسانی در فرآیند اجتماعی شدن از آداب و رسوم، عقاید، سنت‌ها و غیره استفاده می‌کنند. در نتیجه تمام افراد جامعه دارای مجموعه‌ای از عادات خاص مشترک هستند که به آن فرهنگ اصلی در جامعه گفته می‌شود.

مفهوم شخصیت اصلی از نظر کاردینز مبتنی بر مهارت‌های موافق و سازگار روان‌شناختی است، که تمام افراد جامعه و یا اکثریت اعضای جامعه آن را می‌پذیرند. به عقیده کاردینز، از آنجا که ساختار شخصیت اصلی، به اشکال سازمان یافته و نهادینه شده در میان اعضای هر جامعه ایجاد می‌شود، از این‌رو شکل، محتوا، روش و شیوه‌های مقابله با مسایل و مشکلات زندگی، در هر فرهنگی متفاوت است. براساس نظر کاردینز، نهاد‌های اولیه به مثابه اجزایی از ساختار اجتماعی، بیشترین اثر را در تعیین شخصیت اصلی یک عضو جامعه دارند. اما تأکید وی بیشتر بر نهادهایی است که اثر مستقیمی بر عملکردهای اجتماعی شدن و تجربیات کودکی دارند، زیرا آموخته‌های ابتدایی مؤثرترین اصل، در ایجاد شخصیت اصلی افراد هستند.

الیک کورا دوبویس، انسان‌شناس علاقه‌مند به مکتب فکری فرهنگ و شخصیت است. او به دلیل بررسی و مطالعات در مورد مردم جزیره آلود معروف گردید. وی در این تحقیق مفهوم مدل شخصیت را مطرح کرده است و بسیاری از انسان‌شناسان نیز با او هم عقیده هستند. نتایج و یافته‌های حاصل از بررسی و مطالعات بر روی مردم آلود تصویر درست و مورد اطمینانی را به ما داده است.

هرچند بخش عظیمی از موضوعات مورد بررسی وی توسط محققان بعدی، مورد بررسی قرار گرفت و به نظر، آزمون تصویری، یک روش علمی است که کیفیت‌های تجسم‌گرایانه مطالعات پیشین را کاهش داده و مدل شخصیت افراد، انعکاسی از پدیده‌های شخصیتی اکثر مردم در یک فرهنگ است.

شکل‌گیری و توسعه نظریه‌های کلاسیک در انسان‌شناسی

فصل هشتم کتاب اختصاص به انسان‌شناسان آزاد جهان دارد که با نظریات خود توانستند تأثیرات عظیمی بر روی دیگر انسان‌شناسان جهان بگذارند. ولی خود پیرو مکتب خاصی نبوده‌اند. با نگاهی به آراء و نظرات این اندیشمندان معلوم می‌شود که آراء آن‌ها در تمام مکاتب مختلف انسان‌شناسی وجود دارد. در این فصل به دیدگاه‌های انسان‌شناسان بزرگی چون فرانسیس بوآس، آلور لوئیس کروبر، رابرت ردفیلد، امیل دورکیم، ادوارد سایپر و رابرت. اچ. لویی پرداخته شده است.

در بخش پایانی کتاب منابع و مآخذ و همچنین فهرست اسامی و فهرست اعلام آورده شده است. اما در خاتمه لازم می‌دانم از دوست خردمند و همکار عزیزم جناب آقای دکتر ابراهیم مسعودنیا عضو محترم هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد، که ویراستاری این کتاب را انجام دادند و سرکار خانم ملاحسینی که کار تایپ کتاب و از جناب آقای حسینی‌نسب مسئول انتشارات نوین. یزد و همچنین سرکار خانم دکتر میرجلیلی ریاست انتشارات دانشگاه یزد که واقعاً انتشارات موفقی داشته‌اند، تشکر و قدردانی نمایم.

سیدمحسن سعیدی مدنی

یزد - ۱۳۸۵